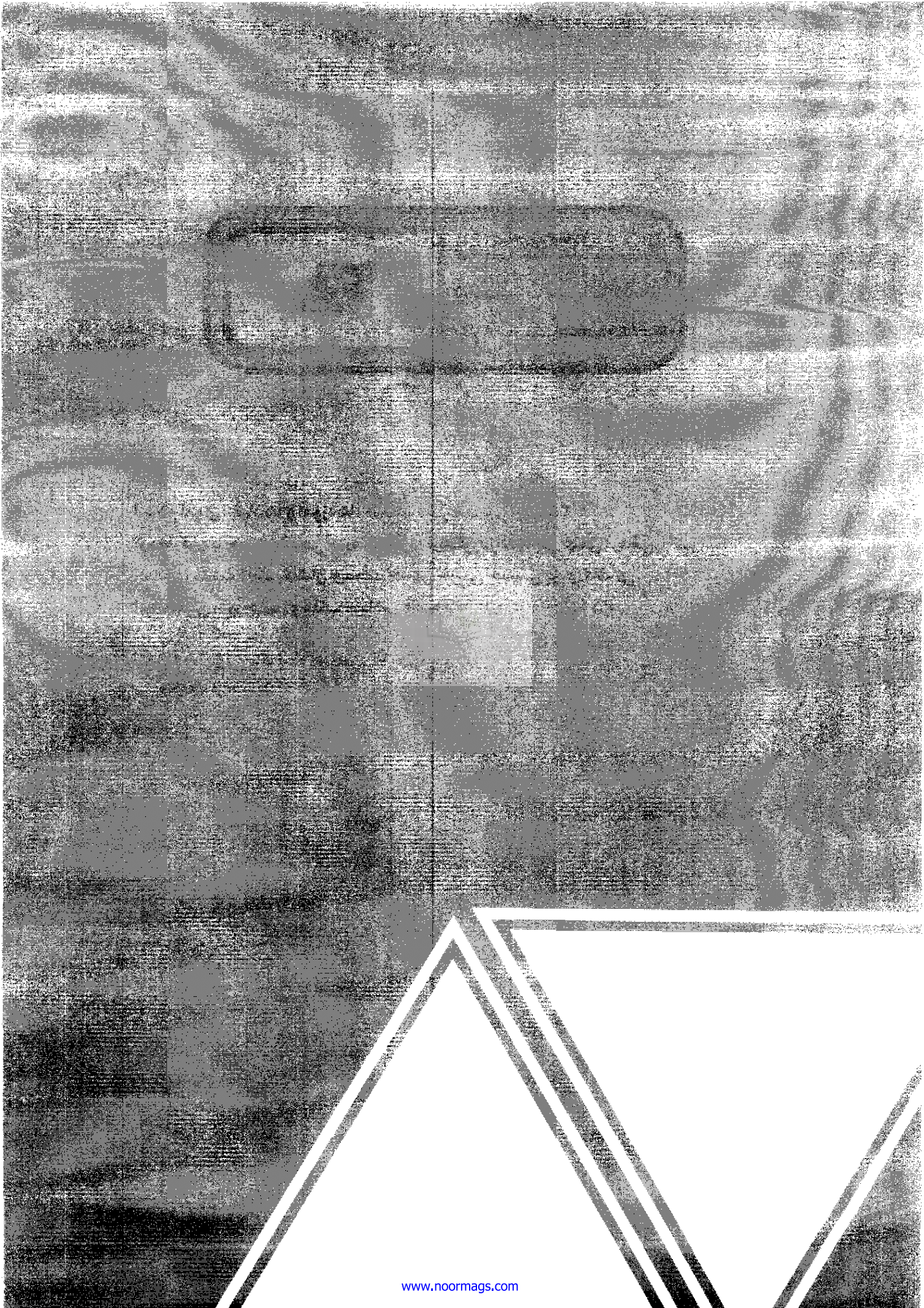


اسلام اموی؛ بنیادها و آموزه‌ها | محمد علی مهدوی راد | ۳۵  
ترجمه قرآن با چسب و قیچی: سرقتی ادبی - فرهنگی در انتشاراتی علمی فرهنگی | رضی اصفهانی | ۵۳  
رساله در مذمت قاضی کاشان از محمد حسین حسینی حسینی یزدی کاشانی | رسول جعفریان | ۵۷  
ابوالحسن سیرجانی و کتاب «بیاض و سواد» | محمد سوری | ۶۵







## یکم

گرافه نیست اگر بگوییم مهم ترین گرفتاری اندیشگی و فکری جهان اسلام در این صد سال اخیر، ظهور و بروز فرقه ای خشک سر، یکسواندیش، جمودنگر در جزیره العرب بوده است با عنوان «وهابیان» و سپس «سلفیان» که اکنون تلاش می کنند برای خود عنوان «اهل السنة والجماعه» را - که اخیراً بر ساخته اند - در جهان اسلام بقبولانند.

روزی و روزگاری آنان عنوان «وهابیت» را می پذیرفتند، و حتی بدان می بالیدند و برای آن توجیه های گونه گونی نیز - به جز اینکه محمد بن عبدالوهاب بنیادگذار این جریان بوده است و به او منسوبند - می تراشیدند.<sup>۱</sup>

وهابیان اکنون با تراشیدن عنوان «اهل السنة والجماعه» و رقم زدن ده ها کتاب در موضوعات مختلف که برایشانی خود به مثل «معالم اصول الفقه عند اهل السنة والجماعه» را دارد،<sup>۲</sup> می کوشند بگویند این اندیشه و تفکر از پیشینه ای بس دیرین برخوردار است. وهابیان در سال های اخیر به یمن پول باد آورده نفت و با خریدن ده ها محقق و متفکر (= بخوان محقق نما و متفکر نما) در حوزه های مختلف اسلام می کوشند به پندار خود، رقیب را از میدان بیرون کنند و خود یکه تاز ساحت اندیشه در جهان اسلام باشند. آنان در این سمت و سوی بر «اشعریان» نیز رحم نمی کنند و بسیاری از متفکران، متکلمان و مفسران آنان را نیز تا حدودی بیرون از جاده صواب می دانند.<sup>۳</sup>

۱. رک: محمد بن جمیل زیو؛ منهاج الفرقه الناجیه و الفوائده المنصوره عنی صوره الکتاب والسنة ص ۳۷. بین کتاب در ضمن سلسله ای با عنوان «سلسله التوجیحات شماره ۳» نشر یافته است. کتاب بدون تاریخ است، اما این بنده به یاد دارم که به سال ۱۳۶۲ که توفیق شرف به «حرمین شریفین» رفیق گشته بود، آن را از دکه های تبلیغات سعودیان با کتاب های دیگری به عنوان هدیه دریافتیم که بخوانم و توجیه شوم و «فرقه ناجیه و ضایفه منصوره» را بشناسم (۱۴) فاعبیریا اولی الاضار.

۲. نیز برای نمونه رک: «عقیده اهل السنة والجماعه فی الصحابه الکرام» و یا «الاشاعره فی میزان اهل السنة والجماعه» و...

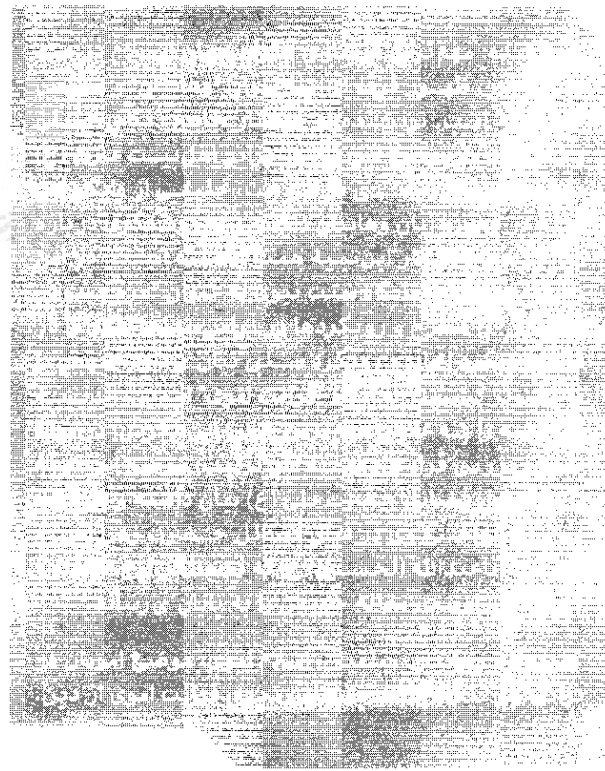
۳. برای نمونه، رک: «الشیخ محمد بن عبدالرحمن المغنوی؛ المفسرون بین وثنائیل والاثبات فی اثبات الصفات» دارالقرآن جمعاً اند عوة الی القرآن والسنة. مؤسسة الرساله، ۱۴۲۰ق. او در این کتاب هر مفسری را که به ثبات صفات منصوص در آیات و روایات برای خداوند پیوسته، بر شیوه حلف می داند و آن را می ستاید؛ مانند «یدالله فوق ایدیهم» خداوند دست دارد و... و هر آنکه ظاهر اینگونه صفات را که نشانگر تجسیم است، تاویل می کند، از دیدگاه نویسنده «خفنی» است و منحرف؛ البته این انحراف از «امت و سبط» که اهل السنة والجماعه هستند، کم و زیاد دارد.

اکنون نایسته است خاطره ای بنارم: در یکی از سال های تشریف به «حرمین شریفین» (۱۳۷۶) در «بعثه مقام معظم رهبری» بودم؛ بنا بر این بود که در محضر برخی از استادان به مرکز علمی آموزشی، پژوهشی، دانشگاهی عربستان سری بزیم و آگاهی هایی فراجنگ آوریم. روزی زاهی «دانشگاه مدینه منوره» شدم (در مقامی دیگر از این دیدار سخن گفته ام، عبارته «غبار زه قطب، دفتر

محمد علی مهدوی راد

# اسلام اموی؛

# بنیادها و آموزه ها



آنچه در پی می آید، نگاهی است تحلیلی و مستند به موضع امویان در برابر اهل بیت عترت (ع) و چگونگی درآمدی بر این بحث، تحلیلی است از پایگاه این تیمی در بنان و بیان عالمان اسلامی به ویژه در روزگار کنونی یا بهتر بگوییم در ذهن و زبان و هابیان، و روشنگری درباره اندیشه ها و افکار این تیمی که اکنون «شیخ الاسلام» علی الاطلاق خوانندش و سوگمندان در داوری ها سخن و موضعش را «فصل الخطاب» دانندش.

## دوم

مشکل مهم این جریان فکری، آبخور آن است؛ یعنی اندیشه‌های ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه الحرانی. ابن تیمیه و آن‌گاه شاگردش ابن قیم بنیادهای اندیشه وهابیت را شکل می‌دهند، و نگاهی گذرا به میراث مکتوب عالمان و نویسندگان این جریان بسنده است تا نشان دهد اینان چه در جهت اثبات مدعیات خود و چه در مسیر نقد آرای دیگران یکسره آثار و استناد می‌کنند و عنوان «شیخ الاسلام» یکسره بر پژوهش‌های آنها سایه انداخته است. اکنون بیفزاییم که پس از دیگرسانی مسیر خلافت پس از رسول الله - و شکل‌گیری «سیاست» درست و سویی به جز آنچه رسول الله (ص) رقم زده بود - «ثقافت» نیز دگرگون شد و پس از مدتی نه چندان زیاد که سایه شوم «امویان» بر جامعه اسلامی گسترده شد، تفسیر کتاب الله، تبیین آموزه‌های الهی و تشریح حقایق اسلام وارونه گشت؛ و از جمله «آل الله» که به نص حدیث متواتر «ثقلین»<sup>۱</sup> و خصوصاً بسیار باید هدایت امت را به عهده می‌داشتند، و از اینکه جامعه اسلامی در غرقاب ضلالت و آن‌گاه هلاکت گرفتار آیند جلوگیری کنند، یکسره منزوی شدند و آن جایگاه والا را از حیات آن عزیزان و آن‌گاه عینیت و آثار آن را از جامعه اسلامی می‌ستردند. تحلیل دقیق و استوار جامعه‌شناختی، روان‌شناختی تاریخی نیم قرن اول جامعه اسلامی می‌تواند در این زمینه حقایق تکان‌دهنده و هشدارهای بیدارگری در اختیار نهد و نشان دهد چگونه جریان اموی از یک سوی یکسره با فضایل و مناقب علی (ع) و فرزندانش با تمام وجود جنگیدند و از

اول، ص ۳۶۲ به بعد)، از جمله به تفصیل از کتابخانه دانشگاه که حقاً کتابخانه بزرگی بود و به گفته مدیر کتابخانه پیش از هشتاد هزار جلد کتاب داشت و به گونه قفسه‌باز اداره می‌شد، دیدن کردم. در جستجو و تأمل - که دو بار انجام شد - هرگز و هرگز یک کتاب درباره تصوف، معتزله، عرفان (= شیعه که معلوم است) ندیدم؛ البته نقد ورد و اتهام فراوان. روز اول به مدیر کتابخانه گفتم در این سال‌های اخیر استادان و دانشجویان شما در این دانشگاه در نقد تشیع، تصوف، اعتزال حتی و جوهی از اشاعره فراوان نوشته‌اند؛ منابع بسیاری از صاحبان این جریان‌ها و به خامه مؤلفان این نخله‌ها آمده است؛ اما من از آن منابع و مصادر پژوهش‌ها در این سالن هیچ اثری نمی‌بینم. روز اول از پاسخ طفره رفت و برای بار دوم هم که پرسیدم، تن زد، اما روز دوم که پرسیدم برخاست مرا هدایت کرد به گوشه‌ای از سالن که درسی داشت کوچک و قفل زده و گفت اینجا «سالن کتاب‌های ضاله» است. استادان و دانشجویان که زیر نظر استادان باید چنان پژوهش‌هایی را سامان دهند، یا مجوز ویژه وارد این سالن می‌شوند و میراث مکتوب فرقه‌ها را نقد می‌کنند!

۴. حدیث ثقلین مشهور و ترسوند آواره‌تر آن است که در این مجال و در این نگاه گذرا نیازمند توضیح و مستندسازی باشد. عالمان بزرگی به لحاظ جایگاه والای این حدیث و نقش تعیین‌کننده آن در مرجعیت علمی «آل الله» پژوهش‌هایی سترگ و فرآینبادی درباره آن پی نهاده‌اند که از جمله می‌توان به بحث شورا‌نگیز و بسیار گسترده و حیرت‌آور مدافع بی‌بدیل «ولایت» آیت‌الله علامه میرحامد حسین هندی درباره «ثقلین» در دانشنامه ولایی بی‌نظیر «عقبات الانوار» و نیز تلخیص آن در مجلدات ۱-۳ از مجموعه ترجمند «نفحات الازهار فی خلاصه عقبات الانوار» اشاره کرد؛ و در ردانی کم از مجموعه ترجمند «موسوعه کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین» که محققان مدرسه امام باقر (ع) در دویخش در مصادر اهل سنت و در مصادر شیعه به آن پرداخته‌اند.

نیز از «موسوعه حدیث الثقلین» القسم الأول حدیث الثقلین فی مصنفات الامامیه من القرن الأول الی القرن العاشر الهجری» تألیف «مرکز الابحاث العقائده» قم، نیز از پژوهشی نوآیین و سودمند و خواندنی «المرجعیة» فی ضوء حدیث الثقلین، دراسة و تحلیل، السيد راضی الحسین، المجمع العالمی لاهل البیت.

سوی دیگر سخنان بسیاری دربرکشیدن جایگاه سردمداران امویان بر ساختند و گستراندند؛ و بدین سان کوشیدند تا جامعه‌ای اسلامی را در جهل محض درباره «آل الله» نگه دارند تا ملاً پذیرش حاکمیت و فرهنگ امویان را پذیرا باشند، و چه بیدارگر و حیرت‌آور و تنبیه‌آفرین است سخن صادق آل محمد (ص) که فرمود:

«ان بنی امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان ولم یطلقوا تعلیم الشریک لکی اذا حملوهم علیه لم یعرفوه»<sup>۵</sup>؛ امویان برای مردمان آموختن ایمان را آزاد گذاشته‌اند، اما شرک را نه، تا هر آن‌گاه که مردمان را به شرک واداشتند، و اندیشه‌های شرک‌آلود را بدانها تحمیل کردند، نشناسند.

این سخن، کلامی معجزه‌آسا و سخنی بیدارگر و تعلیمی بس هدایت‌آفرین است. وقتی ابعاد شرک دانسته نشد و حاکمان در جای «خداوند» نشستند، حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام کردند، و طرفه آنکه این همه را حق خود تلقی کردند، «شرک در تقنین» رقم خورده و «ربوبیت الهی» از ذهن و زبان مردم رخت برمی‌بندد.

## سوم

گونه تفسیر «اموی» از اسلام در قرن‌های بعد از سوی برخی مفسران، محدثان، متکلمان پی گرفته شد؛ جریانی که گاه از آن با عنوان «عثمانی» و «عثمانیه»<sup>۶</sup> یاد می‌شد؛ که سوگمندها اکتون زمینه تفصیل این جریان نیست؛ اما به یمن آهنگ این مقاله، باید یاد کنم و تأکید ورزم که یکی از سرسخت‌ترین اندیشه‌وران این جریان «ابن تیمیه حرانی» است. کسی که آثار ابن تیمیه را به دقت مطالعه کرده باشد و ابعاد آثار او را درنگریسته باشد، قطعاً به این باور خواهد رسید که او آگاهی‌های گسترده‌ای از ابعاد فرهنگ اسلامی دارد و چنان نیست که به مثل نداند «حدیث» چیست؟ و «حدیث متواتر» و «مستفیض» کدام است، و برخی از «فضایل علی و فرزندانش او» را عالمان و محدثان مدرسه خلفا بسی فراتر از پیروان مدرسه اهل بیت نقل کرده‌اند؛ پس چرا «تکذیب» می‌کند و اگر برایش ممکن نباشد در آن «تردید می‌افکنند»، و آن هم ممکن نبود شیوه «تشریح» را پیشه می‌گیرد که بلی! درست است که علی (ع) چنین و چنان، اما او در این جایگاه تنها نیست و فلان صحابه و بهمان دارنده عنوان «صحبت با رسول الله (ص)» هم از این جایگاه برخوردار است. آیا می‌شود پذیرفت که «ابن تیمیه» آن همه تلاش را در جهت تردید افکنی در فضیلت والای علوی، یعنی «حدیث منزلت» و «آنگاه «شریک» تراشی برای عنوان

۵. الاصول من الکافی؛ ج ۲، ص ۴۱۵.

۶. برای آشنایی با اندیشه عثمانی‌گری، و مواضع «عثمانیه»، رک: محمد رضا هدایت‌پناه؛ بازنتاب تفکر عثمانی در واقع کربلا؛ ج ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹، و ویژه از ص ۳۴ به بعد...

«منزلت»<sup>۷</sup> از سردانشوری و تحقیق انجام داده باشد ۱۹ حقاً این گونه ایستار او درباره این روایت، انسان را به یاد جمله مشهور در ادب عربی می‌افکند که «یضحک به الشکلی»....

به پندار این بنده تنها چیزی که ابن تیمیه را بدین همه کشانده است، «سلوک اموی» او و ستیز نابخردانه اش با فضایل و مناقب آل الله است. این اشاره را آوردیم که برگردیم به آنچه در بند دوم این نوشتار آوردیم که اکنون بسیاری بر این پندار رفته و کوشیده‌اند بر پندارها نیز بدهند که «سخن فصل» در تمام ابعاد تفکر اسلامی دآوری «شیخ الاسلام ابن تیمیه» است! و حقاً این واقع صادق تلخ جاری در میان برخی از عالمان جامعه اسلامی حیرت‌آور و اسف‌بار است. انکار نمی‌کنم که در میان آثار او رگه‌هایی از روشن‌اندیشی و مواضعی از صلابت و سودمندی وجود دارد، آثاری چون «الحسبه» و «السیاسة الشرعیة فی اصلاح الراعی والرعیة»، «الجهاد»، «مقدمة فی التفسیر»، «الصارم المسلول علی شاتم الرسول» و... فی الجملة ستودنی است. تأکید می‌کنم «فی الجملة» و «نه بالجملة»؛ و شاید همین‌گونه اندیشه‌هاست که روشنفکرانی چون «راشد الغنوشی» را برانگیخته است. او را «ابوالصحوۃ الاسلامیة» بنامند.<sup>۸</sup> اما این همه هرگز چنان نیست که جایگاهی چنین به «ابن تیمیه» داده شود تا بدان جا که کسان بسیاری از تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی گرفته تا دانش‌آموخته در مدارس سنتی، تا درس‌آموخته مدارس غرب و... چنین دآوری کنند و او و آثارش را نمایانگر حق و «سخن فصل» بدانند؛ حقیقت تلخی که برخی از متفکران نیک‌اندیش وابسته به «مدرسه خلفا» بدان تصریح کرده و به پیامد ناهنجار آن هشدار داده‌اند. راشد سمهوری نویسنده هوشمند و سعودی‌بایی در کتاب ارجمند و خواندنی و دیده‌گشای «نقد الخطاب السلفی (ابن تیمیه نمودجاً)» که با توجه به آنچه یاد شد و با انگیزه نقد اندیشه سلفی‌گری عموماً و ابن تیمیه با عنوان مهم‌ترین نمود و نماد آن کتاب را به خامه آورده است، بدانچه آوردیم تنبه داده است. او در مقدمه کتاب می‌نویسد:

حیرت‌آور است که همگان در تأیید شیوه برگرفته در زندگی به آثار او استناد می‌کنند. آنان که به سختگیری و خشونت، بلکه کشت و کشتار مخالفان معتقدند، به آثار او استناد می‌کنند؛ بدون اینکه به آرای دیگرش بپردازند، و آنان که به اتحاد صف‌ها، ستردن و حشت ازدل‌ها، تعادل و مراعات

۷. شیخ الاسلام تقی‌الدین احمد بن تیمیه الحرائی؛ مجموعه الفتاوی؛ اعتنی بها و خرج احادیثها عامر الجزار؛ انوار الباز؛ ص ۵۱۴. برای اسانید حدیث بسیار مهم و ارجمند منزلت و ابعاد گونه‌گون آن باید نگریست به حدیث منزلت از مجموعه بسیار بزرگ «عقبات الانوار» و نیز «نقعات الازهار فی خلاصة عقبات الانوار» ج ۱۷ و ۱۸ و نیز کاظم عبودی الفتلاوی؛ الکشاف المنتقی لفضائل علی المرتضی علیه السلام؛ نجف: مکتبة الروضة الحیدریه، ۱۴۲۶ ق، ص ۱۸۸ - ۱۹۷.  
۸. «القدر عند ابن تیمیه». راشد غنوشی در این کتاب، تعبیر یاد شده را به کار برده است (رک: نقد الخطاب السلفی؛ ص ۱۹).

مصلح همگانی دعوت می‌کنند، آنان نیز از نگاه‌اشته‌های او بهره می‌جویند و...<sup>۹</sup>

آن‌گاه نمونه‌هایی از گفتگوهایش با کسانی را با مواضع مختلف یاد می‌کند که همگان با گونه‌گونی مشرب‌ها و...، به آثار ابن تیمیه استناد می‌کردند.<sup>۱۰</sup> خواندنی است که او اهدای کتابش را بدین گونه رقم زده است:

به همه آنان که هرگونه گرفتاری و دغدغه خاطر برای خیزش است اسلامی پذیرا هستند؛ به آنان که خردهای خود را از تقلید و پیروی‌های بی‌بنیاد و دل‌هایشان را از سلطه خیال و خرافه و جان‌هایشان را از تقدیس اشخاص و فهم دیگران رها ساخته‌اند. به آنان که جایگاه والای عقل و کرامت اسلان و اسلام راستین را شناخته‌اند... کتاب را تقدیم می‌کند.<sup>۱۱</sup>

#### چهارم

اکنون برگردیم به بخشی دیگر از سخن که اکنون اندیشه‌ها، افکار و مواضع «ابن تیمیه» که در سطح آموزش و پژوهش گسترده است و در بخشی از جهان اسلام سلطه فکری یافته است، و این بخش اکنون با

شیوه‌های گوناگون تلاش می‌کند قرائتی برخاسته از تفسیر ابن تیمیه را بر اندیشه‌ها و ساحت‌های فکری جهان اسلام تحمیل کند، و ما لاً یعنی حاکمیت اندیشه اموی، اسلام اموی و قرائت اموی از اسلام، که مهم‌ترین نماد آن نفی، بل ستیز با فضایل و مناقب «آل الله» است و فرایند آن ستردن مرجعیت علمی اهل بیت (ع) که مهم‌ترین پیام

۹. همان، ص ۲۰.

۱۰. همان.

۱۱. همان، ص ۷. بی‌غرایم که در روزگاران گذشته نیز عالمان با شیوه برخورد ابن تیمیه و دیگران همسو نبودند و روش او را نخطنه می‌کردند (آیت الله سبحانی؛ ابن تیمیه فکراً و منهجاً، مقدمه). امروز نیز بسیاری از فاضلان با هوشمندی رویکرد او به بحث‌های اعتقادی، اجتماعی و روایوسی با عالمان و صاحبان فرق را نمی‌پسندند. برای نمونه، رک: موارد و صفحات بسیاری از کتاب مهم «نشأة الفکر الفلسفی» دکتر علی سامی النشار که مؤلف با اینکه در مواردی با توجه به جنبه‌هایی مثبت و روشنگرانه - به نگاه او - وی راستوده است. اما در مواردی دیگر و بسیاری او را با عناوینی چون «تخبط، براهه‌روی، شیطان‌زدگی» (نشأة الفکر الفلسفی، ج ۱، ص ۳۵۶. نیز مغالطه، ج ۱، ص ۳۵۸. کینه‌ورزی و دروغ‌گویی، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۳۹۲۲ و...) نکوهش کرده است.

دکتر محمود السید صبیح در کتاب ارجمندش «اخطاء ابن تیمیه فی حق رسول الله و اهل بینه» وارونه‌گویی‌ها، دروغ‌ها، کوفهمی‌ها و ناستواری‌های ابن تیمیه را در مسائل اعتقادی، تاریخی، رجال و نسبت‌های گونه‌گون به شخصیت‌های مهم تاریخی اسلام بر ملا کرده، و نشان داده است چنان ابن تیمیه در مواردی چشم بر همه عقابن می‌بندد و از سر حقد و کین‌ورزی آشکارا دروغ می‌گوید، و چنین است پژوهش گرانقدر شیخ عبدالله هروی در کتاب «المقالات السنیة فی کشف ضلالات احمد بن تیمیه» که گمراهی‌ها و کزوری‌های ابن تیمیه را در موضوعات مرتبط با: عقاید، تاریخ، حدیث، تفسیر و... آفتابی کرده است و نشان داده است او در بد بردش و نقد حدیث بر هیچ معیار درستی استوار نیست.

با این همه کسانی که حق مداری را پیشه ساخته، از پس انبوه، انبوه «حق ستیزی» و «حقیقت‌کشی» جلوه‌والای حق را می‌نگرند، دریافتند که پیامبر (ص) در پی چه بود و چه می‌خواست<sup>۱۲</sup> بنویسد.

حضرت آیت‌الله حاج سیدکمال حیدری با توجه به این ضرورت و با درک عمق این فاجعه و برپایه پیشنهاد و درخواست بسیاری از آگاهان از ضرورت‌های زمان در کشورهای اسلامی،<sup>۱۳</sup> و جز آنها دامن همت

نشان داده‌اند (موسوعه عبدالله بن عباس؛ ج ۱، ص ۲۴۶ به بعد) در مقامی دیگر از این ماجرا سخن گفته‌ام: مجله علوم حدیث سال اول، شماره اول، ص ۲۸ به بعد، «تدریس الحدیث عند الشیعه الامامیه»، ص ۵۶ به بعد و برای اندکی از مصادران رک: صحیح مسلم؛ ج ۲، ص ۱۶، صحیح مسلم با شرح نووی؛ ج ۱۱، ص ۹۴، مسند احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۳۵۵، ظیری؛ تاریخ الامم والملوک؛ ج ۳، ص ۱۹۳، الکامل ابن اثیر؛ ج ۲، ص ۳۲۰ و...

۱۲. رسول‌الله (ص) چه چیزی را می‌خواست بنویسد که این غوغا بر کنار بستر آن سرور فرار آمد و نگارش آن آرمان در سینه آن بزرگوار ماند. ابن عباس می‌گوید پس از آنکه گفتند: هجر رسول الله، پیامبر فرمود: «هر و گذارید، آنچه اکنون در آنم، بهتر است از آنچه مزایان می‌خوانید. آن‌گاه پیامبر بر سره چیز وصیت کرد: ۱. مشرکان را از جزیره العرب بیرون برانید؛ ۲. هینتها (وفود) را همان‌گونه که می‌پذیرفتم، بپذیرید (مسند احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۲۲۲) و سعید زوسمی ساکت شد، و من (زوی) نمی‌دانم محمد از گفتن آن تن زد؟! یک بار هم راوی گفت: نمی‌دانم فراموش کرد؟ و بار دیگر سفیان (راوی) گفت: یا فراموش کرد و یا از گفتن خودداری کرد! (مسند احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۲۲۲، تحقیق مؤسسه الرساله، ج ۳، ص ۴۰۹. محققان این چاپ در باورقی نوشته‌اند: «اسناد صحیح علی شرط الشیخین»؛ و آن‌گاه این گزارش را از منابع بسیاری دیگر از جمله: صحیح مسلم، ج ۱۶۳۷، سنن بیهقی، ج ۹، ص ۲۰۷، طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۲۲۲ و... تخریح کرده‌اند.

۱۳. اکنون بی‌غریب که زوسی را زوی فراموش کرده است! یا حافظه تاریخ آن را از یاد برده است؟! و با به تعبیر دقیق تر تاریخ‌سازان نقل سوم را مصلحت ندانسته‌اند که گزارش کنند: «زنده‌یاد مفید پژوهش دانش آیت‌الله سید عبدالحسن شرف‌الدین نوشته‌اند: «سوم همان چیزی بود که پیامبر آهنگ نوشتنش را داشت تا مردم از گمراهی نجات پیدا کنند؛ لکن دست‌های آلوده سیاست، محدثان را به فراموشاندن آن مجبور ساخته‌اند. پس نکته‌ای است که مفتی حنفی «صور حاج داود دد» بدان تنه داده است (المراجعات: تحقیق حسین الراضی؛ ص ۳۵۲) و در توضیح آنچه پیامبر اراده نوشتنش را داشته است، نوشته‌اند:

چون در کلام رسول‌الله به زوی بنگری که فرمود کاغد و دوات بیاورید که چیزی بنویسم تا هرگز گمراه نشوید، و نیز در کلام دیگر آن بزرگوار سندی که فرمود در میان شما دو چیز گزینید: نهاده‌ام که چون به آنها چنگ زبید، هرگز گمراه نخواهید شد. درخواهی یافت که موضوع در هر دو سخن یکی است پیامبر می‌خواست در دست‌مریضی، تفصیلی آنچه در حدیث ثقیفین مسلمانان را بدان ملزم ساخته بود، بنویسد. پیامبر از کلامش بازگشت و نگاراشتن آن اصرار نورزید؛ چون پس از آن گفتگو، نوشتن جز اختلاف به بدر نمی‌آورد و چون نوشته می‌شد، همه به مشاخره برمی‌خاستند که آیا به هنگام املاکردن، رسول‌الله (نعمدالله) هذیان می‌گفت و یا اینکه به استواری سخن می‌راند؟ چنان‌که در پیش دید آن بزرگوار اختلاف کردند. اگر پیامبر نگاراشتن اصرار می‌ورزید، آن سخن را با نسبت دادن به «هذیان» بر نمی‌تافتند. بدین سان، حکمت با نفع آن بزرگوار اقتضا می‌کرد از نوشتن چشم پوشد و «زاینکه آلوده دهان را می‌باید طعن زدن در نبوت باز کنند، جلوگیری نماید - نعمدالله و نستجیر به - دیگری از این گفتارها و مشاخره معارضه، چه اثری برای نوشتن؟! (المراجعات، ص ۳۵۶. نیز رک: ۲۶۷ - ۲۵۹. بحث ارجحیت النبیسی فی الاسلام؛ ۱۱۹ و سعید زوی: معالم الفتن؛ ص ۲۵۹ - ۲۶۷. نیز رک: بحث ارجحیت آیت‌الله سید محمد مهدی خراسان در «موسوعه عبدالله بن عباس»؛ ج ۱، ص ۴۸۷ به بعد، که گونه‌های مختلف توجیه عالمیان را در معنا و مصداق اراده رسول‌الله (ص) برای نوشتن آورده و نقد کرده‌اند.

بر تمام آنچه آوردم، بی‌غریب شاهکار جناب شیخ الاسلام را، نور این باور است که در تحقق خلافت «نص» مهم است و رسول‌الله (ص) برای پس از خود به صراحت ابوبکر را نصب کرده است. و در آستانه رحلت و در حال «اختصار» بی‌وقلم و «دواء» خواست تا برای ابوبکر بنویسد نه آنگونه که: «روافض» می‌پندارند و اینکه ابن عباس گفت: «لزیه مصیبت» مصیبت «شک کسان در خلافت ابوبکر» بود (جامع المسائل: المجموعه السابعة، ۲۶۸ و مهناج السنیة النبویه؛ ج ۳، ص ۵۳۲ - ۵۳۳). حتماً آندوه‌گساری و گریه ابن عباس هم برای جلوگیری از «نص» برخلافت ابوبکر بود! آیا این همه یاوه‌گویی حیرت‌آور نیست؟! معالم الاسلام؛ لاقوی؛ ص ۱۳.

«کتاب الله» و «سنت رسول الله (ص)» و «آخرین وصیت آن حضرت بوده است. مگر نه این است که رسول‌الله (ص) افزون بر بارهای بار تأکید کردن در قالب‌های مختلف بر جایگاه «آل الله» و از جمله بارها فرار آوردن «انی تارک فیکم الثقلین»، در آخرین لحظات حیات نورانی و یکسر اقدام و تلاش خویش، فرمود:

انتونی بدوأة و صحیفه اکتب لکم کتاباً لاتضلون ابدا بعده، فقال عمر کلمة معناها ان الوجة قد غلب علی رسول الله (ص) ثم قال: حسينا کتاب الله، فاختلف من فی البيت و اختصموا فمن قائل یقول: القول ما قال رسول الله (ص) و من قائل یقول القول ما قال عمر، فلما اکثروا اللغطا و اللغو و الاختلاف غضب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال: «قوموا، انه لا ینبغی لنبی ان یختلف عنده هكذا...»<sup>۱۴</sup>

ابن عباس می‌گوید:

چون پیامبر در آستانه رحلت قرار گرفت، و در خانه کسانی بودند از جمله عمر ابن الخطاب، پیامبر فرمود: «بزار نوشتن بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. عمر سخنی گفت که معنایش این بود که شدت درد بر پیامبر غلبه کرده است. آن‌گاه گفت: قرآن نزد ماست و کتاب الاهی ما را بسنده است. کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند و به ستیز برخاستند. برخی گفتند سخن، سخن رسول‌الله (ص) است و برخی گفتند کلام، کلام عمر است و چون هیاهو و یاوه‌گویی و مشاخره بگسترد، پیامبر خشمگین شد و فرمود: برخیزید، شایسته نیست. در محضر پیامبری بدین سان اختلاف و درگیری شود... آنچه آورد متن شرح ابن ابی‌الحدید بود. حادثه به گونه‌های دیگر نیز با تصرف مصلحتی نیز گزارش شده است. پیامبر (ص) در همان روز زندگی را بدرود گفت و این آرمان در سینه پردرد آن سرور ماند و غوغا سالارانی که حاکمیت خویش را در گرو نفی این تصریح می‌دیدند، سر بر آوردند و با شعار «حسینا کتاب الله» از نگاهشتن رسول‌الله (ص) جلوگیری کردند!<sup>۱۵</sup>

۱۲. شرح ابن اثیر؛ الحدیث؛ ج ۶، ص ۵۱.

۱۳. نقل‌های این حادثه چنان‌که پیشتر آوردیم، گونه‌گون است؛ اما محتوای یکی است و غالباً با درگذشتن ابن عباس که به هنگام نقل می‌گفته است: «اللزیه کل اللزیه ما حال بین رسول الله (ص) و بین کتابه مصیبت» تمام مصیبت در مانع ترانیدن برای کتابت رسول‌الله (ص) بود. کنون سرمانند است یادکنم از درگذشتن زوی، سوز و گداز و فوسوس و آندوه‌گساری زنده‌یاد احمد یعقوب حسین مستبصر بر افکار اندیشه‌ور - در یادکرد این حادثه و... النظام السیاسی فی الاسلام، ص ۱۱۹ به بعد. برای مطالعه گونه‌های مختلف نقل کلام خنیفه دوم و چرایی آن، رک: همین کتاب، و نقل‌های مختلف آن بر پایه طرق بسیار در تنه «المراجعات» (ص ۲۶۲ - ۲۶۷) چاپ شده در ضمن «المراجعات» تحقیق و معنیق، حسین الراضی نیز رک: بحث فرآینادی محقق عالیقدر آیت‌الله سید محمد مهدی خراسان به بعد. این بزرگوار افزون بر اینکه گونه‌های مختلف نقل را آورده‌اند، به تحلیل محتوای نقل‌ها پرداخته، دست‌های نابیدای تحریف‌گرز

با تشیع است و در شتگویی درباره عالمان، فقیهان و شخصیت‌های منور تشیع، استاد برای ورود به بحث دو موضع ناهنجار و حیرت‌آراز این تیمیه درباره تشیع و عالمان شیعه گزارش می‌کنند تا دلیلی باشد روشن بر مدعای خویش:

۱. این تیمیه در آغاز کتاب «منهاج السنه النبویه» که آن را به عنوان نقد بر «منهاج الکرامه» علامه حلی نگاشته است، شیعه را گمراه‌ترین از مسیر حق، راه‌نایافته‌ترین در معقول و منقول و ناآگاه‌ترین در «عقلیات» تلقی کرده است که در بازگویی روایات «صحیح» را از «سقیم» باز نمی‌شناسند و...، حقاً باید گفت «کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولوا الا کذباً...»<sup>۱۶</sup>

او در ادامه سخن نیز بسیار یاده می‌سراید و بسی ژاژخایی می‌کند و شیعه را با یهود همانند می‌داند و... که یادکردش ملال‌آور و بر خامه راندنش باطل‌گستری است.

۱) نمونه دومی که استاد برگزیده و به تفصیل آورده و از نقل طولانی اعتذار جسته، و راستی را حیرت‌آور است که اکنون این بنده آنچه را استاد از متن «منهاج السنه» به تفصیل آورده است، با گردیدگی گزارش می‌کنم:

در صحیحین از رسول الله نقل شده است که فرمود: «یکون اثنا عشر امیراً...»، راوی می‌گوید: «فقال کلمة لم أسمعها» فقال أبی: انه قال «کلهم من تریث».<sup>۱۷</sup>

این تیمیه در توضیح این حدیث می‌گوید: خلفا عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی. آن‌گاه کسانی که بر حکومت چیره شدند و به عزت و قدرت دست یافتند، معاویه پسرش یزید عبد الملک و چهار فرزندش (هشام، ولید، سلیمان، یزید) و عمر بن عبدالعزیز؛ پس از آن در دولت اسلامی کاستی روی داد و حاکمان اسلامی بر تمامت جغرافیای دنیای اسلام حاکمیت نیافتند و چونان بنی امیه دارای اقتدار و عزت نگشتند! و کسانی که به حکومت دست یافتند فقط در بخشی از جهان اسلام حکم می‌راندند... بنی امیه حاکم علی الاطلاق

شریعی نیز بر این باور بود و گاه از جریان اموی در تاریخ و تمدن اسلامی با عنوان «تسن اموی» یاد می‌کرد، که ویژگی آن کینه‌نوری، هجوم بر پادشاهان راستین و تشیع بوده است.

۱۹. منهاج السنه النبویه: ج ۱، ص ۴ - ۹.  
 ۲۰. کلهف: ۵.  
 ۲۱. از احادیث بسیار مهم و شایان توجهی است که رسول الله (ص) برای استوارسازی پیشوایی امت فرزآورده‌اند و محدثان و متفکرانی که بر پایه سمت و سوی دیکته شده از سوی سلطه گام برمی‌داشتند و بر شیوه حقیقت‌ستیزی قلم می‌زده‌اند، به ویژه اموی مسکنان بسیار با آن بازی کرده‌اند. درباره منابع روایت و تحلیلی دقیق درباره آن رک: موسوعه الامام علی بن ابیطالب: ج ۱، ص ۲۲۴. نیز تحلیلی از محمد دکتور محمد بیومی مهران، دانشور سنی نیک‌اندیش مصری را که با توجه به واقع‌زندگانی کسانی که از حربه اموی مصداق حدیث دانسته‌اند، از پذیرش آن تن زده و صریحاً نوشته است: بانوجه به آنچه آمد، دوازده امیر یا خلیفه در نگاه من، بی‌گمان اهل بیت نبوی شریف هستند. سروران کریم و تنگ‌گستر، علی (ع) و... الامام الحنجه محمد المهدی (رک: الامامة واهل البیت: ج ۴، ص ۵۶ - ۷۲).

بر کمر ارادت زده‌اند تا چگونگی جریان را روشن سازند و نشان دهند «اسلام اموی» پیوندی با آنچه در اسلام، جهان اسلام و تمدن اسلامی گذشته است، ندارد. نیز نشان دهند از آن روزی که «حزب طلقاء»<sup>۱۸</sup> و رئیس آنان ابوسفیان و فرزندانش زیر برق شمشیر مجاهدان اسلام در فتح مکه تسلیم شدند و به گفته متفکر بزرگ جهان اهل سنت دکتر سامی النشار: «هرگز و حتی لحظه‌ای به اسلام و قرآن ایمان نیاوردند»<sup>۱۹</sup> تا به امروز که اذنان آنان با تکیه بر ثروت‌های بادآورده علیه هر آنچه در جهان اسلام خرد، معرفت، معنویت و... است، یورش می‌برند، و حقیقت را با تیغ جهالت در مسلخ کینه و سفاهت گردن می‌زنند، «اسلام اموی» چیزی بوده است و «اسلام نبوی و محمدی» چیز دیگر!<sup>۲۰</sup> و از جمله جلوه‌های روشن این جریان، رویارویی کین‌ورزانه

۱۶. رسول الله چون در اوج اقتدار وارد مکه شد و آن سرزمین الهی را فتح کرد، و مسجد الحرام و کعبه را از لوث شرک و بتان بیرون است، بسیاری اسلام و آیین محمدی را پذیرفتند؛ چه از سر باوری درست و چه از سرتوس و وحشت و تسلیم در زیر برق شمشیر؛ ابوسفیان و وابستگانش که تا آخرین لحظات مقاومت کرده بودند، تسلیم شدند و به واقع ایمان نیاوردند. رسول الله از سر امتنان بدان‌ها فرمود: «اذهبوا فانتم الطلقاء» از آن روز عنوان «طلقاً - آزادشدگان» چونان ننگی بر پیشانی آل ابوسفیان ماند. همان‌که پیام‌آور بزرگ خون و شجاعت، قهرمان بی‌بدیل حق‌گویی و حق‌نمایی به ظاهر در اسارت حضرت زینب کبری در اوج جباریت یزید و درد ازالاماره آن پادشاه‌گساز هرزه فریاد زد: «... من العدول یابن الطلقاء...» (بلاعات النساء: ص ۳۵ - ۳۶ و حیات الامام الحسین: ج ۳، ص ۳۸۹).

و با این عنوان بی‌شائبه بیست نیاپی او را به پادشاه آورد؛ و همچنان عنوان «طلقاً» و «حزب طلقاء» برای آن ماند (رک: تاریخ الخیمس: ج ۲، ص ۸۵، الصحیح من سیره النبی الاظم: ج ۲۲، ص ۱۱۱، رسول جعفریان: سیره رسول حد: ص ۶۲۹، همو، تاریخ تحول دولت و خلافت: ص ۱۳۶ و ۱۳۷).

۱۷. نشاء الفکر الفلسفی: ج ۲، ص ۱۹، دکتر سامی النشار در موارد متعددی در کتاب یاد شده از «حزب اموی» یاد کرده و معاویه را «طبق بن طبق» نامیده و تصریح کرده است که او و پدرش هرگز ایمان نیاوردند (نشاء الفکر الفلسفی: ج ۲، ص ۱۹ و ۲۶) و... شگفتا که ناشری معتبر در قاهره مانند «دارالسلام لطباعة والنشر والتوزیع والترجمه» که بعد از مرگ نشار کتاب را با ظهیری آراسته به چاپ سپرده است، تصریح نشار به ایمان نیاوردن معاویه را حذف کرده است (ج ۲، ص ۷۰، بسنجید با: چاپ دارالمعارف، ص ۴۶). نشار صحابه را یکسر «تعديل» نمی‌کند و گاه بدان‌ها طعن می‌زند. نشار امیر! در موردی که نشار درباره ابوسفیان سخن گفته، از استادی خواسته است تا درباره ابوسفیان و صحابیانش یکسر مطالبی بگوید (ج ۱، ص ۲۱۰ - ۲۱۱). آن‌گاه در موارد متعددی که با اندیشه نشار همسو نیست، به این توضیح ارجاع دهد. موارد را با نهایت دردی حذف کند. شگفتا ناشر چگونه به خود حق می‌دهد دست به چنین فضاحت فرهنگی بزند. جناب نشار مورد یاد شده را حذف کرده است، اما گوی چون یکسر و با دقت همه موارد را ندیده است. از چشم او دور مانده است: سخن نشار که در مقدمه جلد ۲ و با تصریح به ایمان نیاوردن معاویه مقدمه را رقم زده است (ج ۲، ص ۶۶۵). بی‌غریب که این رفتار بسیار زیست را اکنون سال‌های سال است که عالمان و نامران برخلاف خوی علمی و ادب پژوهش در جهان اهل سنت انجام می‌دهند و در متون کهن بدان گونه که می‌خواهند ثبت می‌برند (رک: در اسات فی التاريخ و الاسلام: ج ۱، مقاله «عرف الکتب المحرفه»، ص ۱۱).

۱۸. این حقیقت را بسیاری از محققان که تاریخ اسلام را به ژرفی تحلیل کرده‌اند، دریافته‌اند و بر آن تأکید کرده‌اند. دکتر علی سامی النشار به درستی نوشته‌اند: «اسلام اموی» با اسلام نبوی دو چیز است و جدای از هم. امی نویسد: «اسلام رسول الله را اسلام اول می‌نامم که در آن دین بنیاد دولت است؛ و از این روی در جامعه‌ای که در آن دین حاکم است، زهد می‌گسترند، قرآن سفره گسترده خداوند و برای بیداری تلقی می‌شود و برآیند آموزش آن به مثل کمیل بن زیاد است... و اسلام دوم، اسلام عثمانی، اموی است که دولت را بنیاد دین می‌داند؛ بدین سان به انباشتن ثروت می‌انجامد و حاکمان از رنج مردم گنجش، فراهم می‌آورند و... نشاء الفکر الفلسفی: ج ۳، ص ۱۱۰ - ۱۱۱، با تلخیص و گزارشش).

مفسر عالی قدر قرآن، استاد محمد تقی شریعی نیز با این تعبیر یاد می‌کردند و گاه با «حزب اموی» که آن را «خطرناک‌ترین احزابی» می‌دانستند که در مقابل اسلام قرار گرفته بودند و سخت بر دین اسلام می‌کوشیدند (خلافت و ولایت از دیدگاه قرآن و سنت، ص ۱۲۸). زنده یاد دکتر علی



بودند، و بر آنان جز: بدگویی بر علی (ع)، تأخیر نماز از وقت آن، خورده گرفته نشده است....

پس «امیران دوازده‌گانه همان‌ها هستند که گفته آمد و در تورات بدان‌ها اشارت رفته است؛ اما آنچه را «رافضیان» می‌گویند، راست نخواهد آمد؛ چون جز علی (ع) شمشیری نداشتند، نبرد نمی‌کردند، سرزمینی نگشودند، کافری نکشتند و...»<sup>۲۲</sup>

پیشتر آوردیم که نمی‌توان پذیرفت ابن تیمیه «حقیقت» را نمی‌داند و آنچه را می‌گوید از سر «صدق» و باور به «حق» می‌گوید. راستی آیا تمام نکبت‌ها، زشتی‌ها و پلشتی‌های بنی‌امیه در همان «سب علی» و «تأخیر نماز از وقت» خلاصه می‌شود؛ یعنی ابن تیمیه قتل‌ها، غارت‌ها، چپاول‌ها، مؤمن‌کشی‌ها، دریدگی‌ها و درندگی‌های بنی‌امیه را در روزگار حاکمیت نمی‌داند. او

گونه‌گویی مذاهب اسلامی و تعدد قرائت‌های مختلف در فرهنگ اسلامی انکارناکردنی است. تمامت مذاهب اسلامی در مراجعه به قرآن به عنوان «سند اسلام» و مستند شناخت دین یک داستان‌اند. آنچه زمینه بحث و گفتگو را می‌گستراند، چگونگی نگاه به «سنت» و قرائت از ابعاد «حجیت سنت» است.

حقیقتی که فخرالدین رازی نیز بدان تصریح کرده است. به باور من «ابن تیمیه» مصداق روشن «مستکبر» در فرهنگ قرآنی است؛ یعنی آن‌که حقیقت را می‌داند و در عین دانستن بدان خستونی شود و جهل‌گستری می‌کند.

او ساحرانه «آسمان و ریسمان» را به هم می‌بافد تا در لابلای «جوفروشی و گندم‌نمایی» او کسی حق را در نیابد. من تردید ندارم که ابن تیمیه حق را می‌داند و با کین و رزی و ستم‌گستری حق را پوشیده می‌دارد. گویا مصداق کلام الهی است که: «و حجدوا بها و استیقننها أنفسهم ظلماً و علواً فانظر کیف کان عاقبة المفسدین»<sup>۲۳</sup>.

استاد پس از نقل کلام ابن تیمیه توضیحات روشن‌گر و تنبیه‌آفرینی می‌افزاید و تصریح می‌کند در این مقام آهنگ نقد اندیشه‌های او را ندارند، بل اشارتی آورده‌اند که چگونگی باطل‌گستری‌ها و حق‌ستیزی‌های او را اندکی بنمایانند.

در عنوان دیگری در ادامه بحث، استاد به «آسیب‌شناسی گفتگوهای رویاروی مذهبی» پرداخته، به پرسشی که گاه مطرح می‌شود: رویارویی و گفتگوی چهره به چهره چنانچه؟ پاسخ می‌دهد روشن است که در این حالت شنونده به آسانی به نتیجه بحث‌ها دست می‌یابد و روشن می‌گردد که «کی، کی است»؛ اما استاد گویا این شیوه را نمی‌پسندد و می‌گوید:

گفتگوهای رویارو غالباً ارتجالی است و به شتابزدگی تکیه دارد و طرفین زمینه تأمل و دقت را از دست می‌دهند و نمی‌توانند مستند به مراجع و مصادر سخن بگویند و یکسری با استناد به حافظه سخن می‌گویند و راه‌یابی اشتباه و خطا در تکیه به حافظه روشن است؛ دو دیگر اینکه اینگونه گفتگوها غالباً متکی به جدالی است سترون که طرفین تلاش می‌کنند رقیب خود را به سکوت و پذیرش وادارند؛ سه دیگر اینکه اینگونه گفتگوها به ویژه آن‌گاه که از طریق اینترنت و... انجام می‌شود، زمینه را برای مداخله غیرمتخصصان آماده می‌کند؛ کسانی که زمینه شایسته‌ای برای ورود به بحث ندارند، و بالاخره در اینگونه رویارویی‌ها نمی‌توان با منطقی استوار بر موضوعی واحد متمرکز شد. غالباً در این چهره به چهره‌ها، انتقال از اینجا به آنجا و از این بحث بدان موضوع رقم می‌خورد و نتیجه مطلوبی فراچنگ نمی‌آید؛ از این روی با توجه به این آسیب‌ها برای من پندارم که بهترین راه این است که همگان بر پایه ادب قرآنی در گفتگو که به حکمت، موعظه حسنه و جدال به احسن استوار است، سخن خویش را عرضه کنند و چون کلام «خصم» را شنیدند، با توجه به ضرورت «اتباع حسن»<sup>۲۴</sup> و با شعار فروتنانه و واقع‌بینانه «انا اواياکم لعلی هدی و ضلال مبین»<sup>۲۵</sup> به تأمل و درنگ‌ریستن بایستند؛ آن‌گاه است که محیط روشن می‌شود و در فضایی «شفاف» می‌توان حق را دریافت. بدین سان استاد بحثی رقم می‌زند قرآنی، کوتاه، اما دقیق و درس‌آموز با عنوان «المنهج القرآنی فی الحوار» (ص ۲۹ - ۳۴).

### مرجعیت فهم دین

گونه‌گویی مذاهب اسلامی و تعدد قرائت‌های مختلف در فرهنگ اسلامی انکارناکردنی است. تمامت مذاهب اسلامی در مراجعه به قرآن به عنوان «سند اسلام» و مستند شناخت دین یک داستان‌اند. آنچه زمینه بحث و گفتگو را می‌گستراند، چگونگی نگاه به «سنت»

۲۵. نحل: ۱۲.

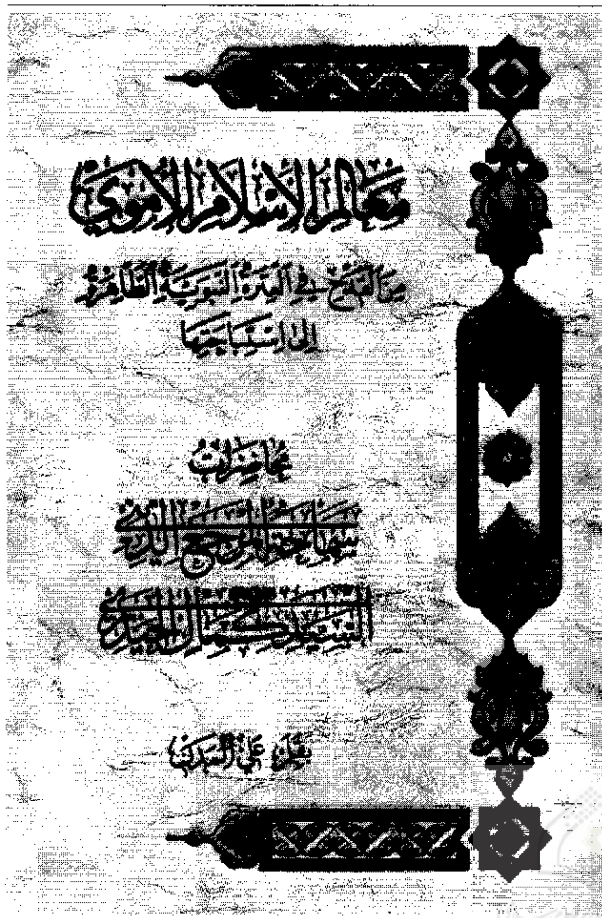
۲۶. سباء: ۲۴.

۲۲. منهاج السنه النبویه: ج ۸، ص ۲۳۸ - ۲۴۲.

۲۳. معاویه اولین کسی است که قرائت «بسم الله الرحمن الرحيم» را از سوره‌های قرآن کریم منع کرد، و اکنون بنگرد در «جزئیت بسمله و عدم آن در قرآن» در کتاب‌های فقهی مدرسه خلفا چه غوغایی است. فخرالدین رازی به هنگام بحث از «بسمله» و جزئیت آن بدین نکته تنبیه داده است (التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۷۵)؛ طرفه آنکه علی (ع) هشدار می‌داده است که «بسم الله الرحمن الرحيم» بزرگ‌ترین آیه قرآنی است و آن را از قرآن دزدیدند (تفسیر عیاشی، ج ۱/۳۵۰/۱۲) و چنین است تصریحات عبدالله بن عباس، ترجمان قرآن و شاگرد مخلص علی (ع) (رک: سنن بیهقی، ج ۲، ص ۲۲۴۱، الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۰؛ موسوعة مدرسة مكة فی التفسیر «تفسیر عبدالله بن عباس»، ج ۱، ص ۱۰).

۲۴. نمل: ۱۴.





وان ما حرم رسول الله مثل ما حرم الله».<sup>۲۹</sup>

بدین سان سنت نبوی در جایگاه «مرجعیت فهم دین» مصونیت دارد و از هرگونه خطا و کژی پیراسته است؛ با این همه در آستانه رحلت رسول الله شعاری فراز آمد نشانگر «بستگی قرآن» که خلیفه دوم فرازآورنده آن بود که «حسبنا کتاب الله»؛ به دیگر سخن، ما با دو رویکرد مهم درباره سنت نبوی رویارو هستیم:

### ۱. رویکرد ایجابی

سنت را در حجیت «همسنگ» قرآن تلقی می‌کردند و در گذرگاه زمان «مبین و مفسر قرآنی» و با تأکید به سلامت و مصونیت آن و از جمله مستند به «ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» و نیز با استدلال‌های فراوان قرآنی، روایی، عقلی و... .

### ۲. رویکرد سلبی

این رویکرد چنان که آوردیم، «خودبستگی قرآن» را فرازمی آورد و با شعار

۲۹. مسند احمد بن حنبل؛ ج ۴، ص ۱۳۱ و ج ۵، ص ۱۱۶، دار احیاء التراث العربی. سنن ابی داود؛ ج ۲، ص ۶۱۰. سنن بیهقی (الکبری)؛ ج ۹، ص ۵۵۶. دلائل النبوه و معرفة احوال صاحب الشریعه؛ ج ۶، ص ۵۴۹. المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۱، ص ۱۹. ابن سخن رسول الله حقا اعجازی شگفت است در نمایاندن حرکت‌های فرهنگی آینده امت و پیشگویی استواری از آنچه چهره بست و از این روی بیهقی آن را در «دلائل النبوه» آورده است. برای تحلیل درباره آن رک: تذوین الحدیث عند الشیعه الامامیه، ص ۱۰۴ به بعد.

و قرائت از ابعاد «حجیت سنت» است. روشن است که درباره این حقیقت جهان اسلام به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند: گروهی که «مرجعیت عترت رسول الله (ص)» را پذیرفته‌اند و جایگاه تفسیر قرآن و نقل سنت نبوی و شرح و تفسیر آن را از این سرچشمه سترگ می‌گیرند، و گروه دیگر که به «حجیت سنت صحابه» گردن نهاده، در تفسیر قرآنی و فهم دین در کنار «سنت نبوی» به «سنت صحابه» خستو شده‌اند.

بنگرید که ابواسحاق ابراهیم بن موسی شاطبی (۷۹۰۲) در کتاب بزرگش «الموافقات فی اصول الفقه» به صراحت نوشته‌اند: «سنة الصحابة... سنة يعمل عليها ويرجع اليها ومن الدليل على ذيل امور، احدها: ثناء الله عليهم من غير مثنوية ومدحهم بالعدالة وما يرجع اليها كقوله تعالى: «كنتم خیرامة اخرجت للناس...» وقوله «وكذلك جعلناكم امة وسطا!...»<sup>۲۷</sup>.

استاد پس از طرح آنچه آمد، برای نمونه موضع «ابوعبدالله محمد بن اسماعیل» بخاری را در نقل از عترت رسول الله گزارش می‌کند و نشان می‌دهد این محدث بزرگ (۱۹) در گزارش روایات نبوی و مصادر شناخت دین مبین که فراوان از «جعلان»، «کذابان»، «منافقان» و «خارجیان» روایت نقل کرده است و هر «رطب» و «یابی» را با عنوان سنت پیامبر آورده است که اکنون بسیاری از محققان نیک اندیش در پرتو معیارهای درست، دریافت و فهم حدیث بدان‌ها خط بطلان کشیده‌اند، حتی یک روایت - آری حتی یک روایت - از «آل الله» نیاورده است.<sup>۲۸</sup>

### رویکردها در برابر سنت نبوی

سنت نبوی در کنار قرآن مهم‌ترین «سند دین» و «مستند تفسیر آیین مبین» است. رسول الله فرمودند: «انی اوتیت الکتاب ومثله معی الا یوشک رجل شیعان علی اریکته یقول بیننا و بینکم کتاب الله عزوجل فما وجدنا فیهِ من حلال استحللناه، وما وجدنا فیهِ من حرام حرّمناه الا

۲۷. ابراهیم بن موسی الفریضی الشاطبی؛ الموافقات؛ تحقیق: مشهورین حسن آل سلیمان؛ ج ۴، ص ۴۴۶. داستان «حجیت سنت صحابه» در «مکتب خلفاء» داستانی درازدامن و دارای ابعاد گوناگون است که اکنون مجال پرداختن بدان نیست. عالمان مکتب یاد شده ضمن اینکه در استوارسازی این دیدگاه در کتاب‌های «اصول» و گاه در پژوهش‌های مستقل بسیار کوشیده‌اند. در مسواری به پیامدهای ناهنجار و ناپذیرفتنی دیدگاه عدالت صحابه به گونه مطلق پی برده، به چاره‌سازی روی آورده‌اند (برای نمونه، رک: عیاد آیوب الکیسی؛ صحابه رسول الله فی الکتاب و السنة، نیز: محمد بن محمد الغزالی؛ المصنّف فی علم الاهل؛ ج ۲، ص ۴۵۰).

۲۸. محض نمونه برای آشنایی با محتوای «جامع بخاری» که «صحیح» نامندش و چگونگی نقل‌ها و روایان او رک: محمد صادق نجمی؛ سیری در صحیحین. سامر اسلاهیولی؛ تحریر العقل من النقل و قرآنه نقده لمجموعة من احادیث البخاری و المسلم. محمد جواد خلیل؛ کشف المتنازری فی صحیح البیاری. هاشم معرف الحسینی؛ دراسات فی الحدیث و المتحدیثین. حسین الهمساری؛ الاقام البخاری و صححه الجامع مع المختصر الحدیث و القرآن. اسماعیل الکردی؛ نحو تفصیل قواعد نقد متن الحدیث دراسة تطبیقه علی بعض الحدیث الصحیحین و شیخ محمد حسین مظفر؛ الافصاح عن احوال الازواء الصحاح که با پژوهشی ژرف، صحاح را ارزیابی و معرفی کرده‌اند (ص ۳۵ - ۵۸).

در گردآوری تنظیم، تفسیر و تبیین میراث نبوی در فضایل علوی بسی کوشیده‌اند؛ حقا آنچه رسول الله (ص) درباره امیرمؤمنان - پیشتازی اودر باور و ایمان، مدافع بی بدیل دین و قرآن بودن علی (ع) - بر زبان آورده‌اند و قطعاً اندکی از بسیاریه عصرها و نسل‌های بعدی رسیده است، حیرت‌آور است. احمد بن حنبل می‌گوید: «درباره هیچ کدام از صحابه در حد و اندازه علی (ع) فضیلت و منقبت گزارش نشده است».<sup>۳۲</sup>

ابن حجر هیثمی می‌نویسد: «فضایل علی (کرم الله وجهه) بسیار است و سترگ و بلند آوازه تا بدان حد که احمد بن حنبل گفته است درباره هیچ‌کس چونان علی رضی الله عنه فضایل گزارش نشده است».<sup>۳۳</sup>

گویا رسول الله در آینه زمان می‌نگریستند که فضیلت ستیزان و حق‌گریزان و منقبت‌آفرینان برای برکشیدن فرومایگان و سفله‌گان چه‌ها خواهند کرد و چه‌ها خواهند گفت و چه‌ها خواهند ساخت و چه‌ها به دروغ و دغل خواهند پراکنند؛ از این روی در حدی که گوش‌ها توان شنیدن داشتند و جان‌ها برمی‌تابیدند، و انسان‌ها بدان خستو می‌شدند، فضایل مولی را فراز آورده، مناقب آن بزرگوار را برکشیدند،<sup>۳۴</sup> که همگان بدانند که کی، کی است؛ و اما چون پس از رسول الله (ص) راه دگر شد و سیاست دگر، علی برای بقای دین، سلامت آیین مبین و حراست از ساحت قرآنی که دیگرگونه نشود، مقاومت ستیز را به یکسو نهادند و «خار در چشم، استخوان بر گلو»<sup>۳۵</sup> شکیبایی پیشه ساختند، اما دیگرانی افزون بر دیگرسانی «سیاست» به وارونه‌سازی «ثقافت» دست یازیدند؛ «آدمک»‌ها را برکشیدند و کوشیدند حقایق را از ذهن‌ها بزدانند و بی‌گمان به عنوان مهم‌ترین رازورمز و چاره‌اندیشی، «کتابت و نشر حدیث» را جلو گرفتند،<sup>۳۶</sup> و اما خود به ویژه از شبکه‌های تبلیغاتی دمشق هرچه توانستند ساختند و پراکنند و به واقع «سنگ‌ها را بستند و سگ‌ها را» رها کردند،<sup>۳۷</sup> و شگفتا که در این جهت چنان پیش تاختند که نه از «کاه»، «کوه» ساختند، بلکه از «هیچ»، «همه چیز» رقم زدند تا بگویند که: مگر نه این است که برای هدایت امت باید برترین آنها پیشوایی کند، و مگر نه این است که «رسول الله خود چنین بود، پس باید شبکه‌های حدیث ساز منقبت‌آفرین و فضیلت‌ستیز دست

«حسبنا کتاب الله» برای باور می‌رفت که نیازی به «سنت» نیست. این رویکرد که به گونه‌ای صریح در محضر رسول الله (ص) و در کنار بستراحتضاران بزرگوار چهره بست،<sup>۳۸</sup> از دهشتناک‌ترین و غم‌آجین‌ترین حوادث تاریخ اسلام، بل «پرغصه‌ترین قصه» تاریخ اسلام است. استاد در این بخش از کتاب و در ضمن مقدمات لازم برای بحث با یادکرد این دورویکرد، روایت مرتبط با این قضیه را با طرق مختلف و بر پایه «صحیحین» آورده، آن‌گاه با تحلیلی دقیق و در نهایت اختصار نشان داده‌اند این پایگاه چه آثار ناهنجاری در تفکر دینی وا گذاشت، و روشن کرده‌اند تلاش‌های محققان و شارحان «صحیحین» نیز نتوانسته است از زشتی و پلشتی این موضع بکاهد و سوگمندانه این شعار «خط بطلانی» بود صریح علیه نصوصی از قرآن کریم که ملازم «سنت نبوی» را با حق رقم می‌زد و نیز در افتادن صریحی بود با خواست رسول الله (ص) برای نوشتن حقیقتی برای جلوگیری از گمراهی امت و... نتایج تلخ دیگر و... دیگر... (ص ۵۸ - ۷۶).

اکنون و پس از مقدماتی که گذشت، نوبت آن رسیده است جایگاه و پایگاه «قرائت اموی» از دین نشان داده شود و اندیشه‌های این تیمیه به عنوان مهم‌ترین نماینده این نگرش. به دایره نقد ریخته شود و دانسته آید که آنچه رسول الله (ص) آهنگ رقم‌زدن آن را داشتند تا مردم به گرفتاری دچار نشوند، و در موارد و جایگاه‌های دیگر آن را به صراحت آورده بودند، یعنی «حب علی و آل الله» و «مألاً همسویی و همدلی با آن قله‌های افراشته کرامت و انسانیت و در نهایت دست یافتن به «... راهی روشن = محجة البیضاء»<sup>۳۹</sup> چگونه این تیمیه با آن سرستیز دارد و چه‌سان با نهایت کینه و رزوی و حق‌ستیزی در مقابل این حقایق می‌ایستد و....

### فضایل علی (ع) و موضع ابن تیمیه

از دورترین روزگاران، عالمان و محققان شیعی، مرزداران اندیشه اسلام راستین، در برکشیدن فضایل علی (ع) بسی کوشیده‌اند. به دیگر سخن

۳۰. بیشتر در این باره سخن گفتیم و منابع این جریان را آوردیم (رک: پاورقی، ش ۱۱).

۳۱. رسول الله (ص) در میان صدها وصف شکوهمند از امیرمؤمنان و تنبیه دادن امت به اینکه اگر به پیشوایی علی (ع) گردن نهند، در مسیر حق خواهند بود و بر «صراط مستقیم» از جمله در برابر پرورش برخی از صحابیانی که پیشوایی را به چه کسی و انهم، فرمودند:

اگر علی (ع) را امیر قرار دهید - که چنین نخواهید کرد - او را هدایت یافته‌ای هدایت آفرین خواهید یافت که شما را به «طریق مستقیم» و «راه روشن» خواهد برد. (فوائد المسلمین: ج ۱، باب ۳۵). نیز رک: نجم‌الدین عسکری؛ علی و الخلفاء، ص ۱۶۹ به بعد که گونه‌های مختلف نقل را با طرق مختلف و توضیحات روشن‌گری آورده است.

تجدیدی نیست که این حقیقت را آنان می‌دانستند و بدان تصریح هم می‌کردند. و صد البته در مقابل چرایی و جو سازی «توجه‌های ناموجهی» تراشیدند. روانشاد آیت الله احمدی نصوص بسیاری را نشانگر این واقعیت تلخ آورده‌اند، از جمله اینکه: هان این عباس! به خداوند سوگند! همراه و بزرگ شما شایسته‌ترین بود برای حکومت پس از رسول الله، جز آنکه ما برود و چیز هراسان بودیم (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲، ص ۵۷، ج ۶، ص ۳۲۶. ج ۱۲، ص ۵۱ - ۵۲ و ظلامه الزهراء فی النصوص والاخبار: ص ۵۶ به بعد). نیز بدین سان گویا می‌پنداشت برای مخافیش پذیرفتنی است که بگوید: رسول الله در هنگام مرضی می‌خواست علی (ع) را برای خلافت یاد کند، ولی من جلو گرفتم و مانع شدم... و خداوند خواست آنچه را که شد!! (شرح ابن ابی الحدید، ج ۷۹، ص ۱۲ و بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۵۵۵).

۳۲. سیوطی؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۹۱.

۳۳. الصواعق المحرقة: ج ۲، ص ۳۵۳ و معالم: ص ۸۱.

۳۴. الکافی (= الروضة)، ج ۱۵، ص ۱۴۹. روزی رسول الله (ص) ننسته بودند، امیرمؤمنان برآمدند... رسول الله فرمود: اگر نبود که کسانی از امت من درباره تو (علی) چیزهایی می‌گفتند، بدان گونه که نصاری درباره عیسی بن مریم گفتند... درباره تو سخنی می‌گفتم که چون بر مردمان می‌گذشتی، خاک بابت را برای برکت برمی‌گرفتند.

۳۵. نهج البلاغه، خطبه سوم (= خطبه شقشقیه). برای آگاهی از دلایل مولی و دیگر نشاندن با ستم پیشگان، برای نمونه رک: موسوعة الامام علی بن ابیطالب (ع) ج ۲، ص ۵۸ به بعد.

۳۶. در این مورد در مقامی دیگر سخن گفته‌ام و نشان داده‌ام که از جمله مهم‌ترین رازها و رمزها جلوگیری از ثبت، ضبط و نشر حدیث، جلوگیری از بر ملا شدن حقیقت‌ها بود. چهره‌ها (نیک) و بد آن شناخته نشوند تا... (رک: تدوین الحدیث عند الشيعة الامامية: ص ۱۷۴ به بعد...).

۳۷. اشاره است به داستان زیبا و دیده‌گشای سعدی علیه‌الرحمه در گلستان، باب چهاردهم. حکایت دهم، صفحه ۱۳۰، تصحیح و توضیح غلامحسین بوسقی.

«والله والذی خلق الحجه وبر النسه انه لعهد النبی صلی الله علی وآله انه لایحبنی الا مؤمن ولایبغضنی الا منافق»<sup>۲۲</sup>

مؤلف با تحلیلی استوار و دقیق - بر پایه آیات و روایات - نشان می‌دهند در جامعه نبوی حضور جریان نفاق جدی بود و جست‌وجوی آنسان علیه نظام نوپای رسول الله، نیز بدین سان پیامبر (ص) به وحی الهی، که ما یبغض عن الهوی، برای آن روز و همواره تاریخ اسلام معیاری رقم زده است که در شناخت جریان‌ها به کار آید و دانسته شود که کی در جهت وصف‌آرایی کی است؛ مؤمن کدام است و منافق کدام. آن‌که به علی (ع) «عشق» می‌ورزد. مؤمن است و آن‌که درباره مولی «کین ورزی» می‌کند، منافق است. چنین است که ابوسعید خدری می‌گوید: «انما کنا نعرف منافقی الانصار بیغضهم علیا...»<sup>۲۳</sup>

درست در مقابل این خط نبوی و اسلام محمدی، خط ابوسفیانی و اسلام اموی است به پیشوایی معاویه و بابه کارگیری ده‌ها بل صدها محدث، مفسر، مورخ و... بنگرید که ابن عباس دردمندانه و هوشمندانه می‌گوید: «انهم ترکوا السنه من بغض علی...»<sup>۲۴</sup>

وفخرالدین رازی می‌نویسد: «ان علیا کان - یبالغ فی الجهر بالتسمیه - ای البسملة - فی الصلاة فلما وصلت الدوله الی بنی امیه بالغوا فی المنع من الجهر سعیاً فی ابطال آثار علی...»<sup>۲۵</sup>

ابن عرفه آورده است: «ان اکثر الاحادیث الموضوعه فی فضائل الصحابه افتعلت فی آیام بنی امیه. تقویاً الیهم بما یظنون انهم یرغمون به أتوف بنی هاشم...»<sup>۲۶</sup>

و مدائسی (۱۳۵ - ۲۲۵ ق) در گزارش بیدارگر و درازدانی، نشان داده است چه سان معاویه در جهت سیاست «تکذیب» «تشکیک» و «تشریک» بیانیه رسمی حکومتی صادر می‌کرد و کسانی را که به «عثمان بن عفان» مهر می‌ورزیدند، می‌نواخت و به کسانی که در فضایل او و بنی امیه به «جعل و وضع» دست می‌بازیدند. اکرام می‌کرد؛ تا بدانجا که سخن بر ساخته درباره عثمان بگسترده و در هر کوی و برزن و شهر و دیاری... مناقب ساختگی او را فراز آوردند، آن‌گاه معاویه بیانیه‌ای رقم زد که: «... فاذا جائکم کتابی هذا فادعوا الناس الی الروایة فی فضائل الصحابه والخلفاء الاولین ولا تترکوا خبراً یرویه احد من المسلمین فی ابی تراب الا وتأتونی بمنافض له فی الصحابه. فان هذا احب الی واقر لعینی وأدحض لحجة أبی تراب وشيعته...»<sup>۲۷</sup>

به کارشوند و برای کارگزارانی که در اوج غوغا سالاری پیشوایی را رقم زدند، فضیلت، افضلیت اولویت و مانند آن بسازند! چنین است که متکلمان و محققان و مفسران اهل سنت - جز اندکی از معتزله - بر این باور رفته‌اند که: خلفای ثلاثه بر «علی» افضل‌اند! بنگرید کلام ابن ابی الحدید را:

تمام استادان - پیشینیان و پسینیان، بصریان و بغدادیان - که رحمت الاهی از آنان باد - بر آنند که بیعت ابوبکر بیعتی بود صحیح و شرعی... نهایت در تفضیل (= برتری آنان بر علی و بالعکس) یک داستان نیستند... اما ما بر شیوه استادانمان از بغدادیان علی (ع) را افضل می‌دانیم.<sup>۲۸</sup>

طرفه آنکه ابن ابی الحدید با همه تصریح‌ها و از جمله در اینجا، به موضع سنی‌اش و دفاع‌های گونه‌گونش از خلفا فقط به لحاظ اظهار نظرهایی از این دست به تشیع نسبت داده شده است!<sup>۲۹</sup> و دیگر بنگرید به ابن حجر که در تعریف «تشیع» آورده است: «محبیت علی (ع) مقدم شمردن او بر صحابه تشیع است و اگر علی را بر «شخصین» مقدم بدارد، «غالی» در تشیع است که بدان رافضی نیز می‌گویند...»<sup>۳۰</sup>

بدین سان تأکید بر فضایل مولی و برکشیدن مناقب آن حضرت و نهادن در پیش دید عصرها و نسل‌ها که از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد و با تبیین و تفسیر رسول الله - و نیز مواضع قولی و فعلی آن سرور - ادامه می‌یابد تا خود امیرمؤمنان علی (ع) و فاطمه اطهر و امامان و مدافعان والای معارف شیعی و حماسه بانان جاوید تشیع همه و همه، از جمله برای آن بوده و هست که «نص» بر ولایت و امامت علی ریشه در شایستگی‌ها و بایستگی‌ها و والایی‌ها و قله‌سانی‌ها و عظمت‌های بی‌بدیل آن «امام نور» داشته که فرمود: «... ینحدر عن السبیل ولایرقی الی الطیر...»<sup>۳۱</sup>

مؤلف ارجمند ما با این زمینه سازی - که با تقریر و تحریر ما سخن به درازا کشید - وارد احادیث «حب و بغض = مهر و کین» می‌شوند که نشان می‌دهد که رسول الله (ص) مهر علی را ایمان و کین ورزی به او را نفاق دانسته است، و برای نمونه شش مورد به نقل از مسلم بن حجاج نیشابوری، ابن حبان، ابویعلی موصلی، احمد بن حنبل و نسائی می‌آورند و به بحثی ژرف از اسانید و مدالیل روایات می‌پردازند که - به تیمن و تبرک - نمونه‌ای از آنها می‌آورم:

۲۸. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۷ و معالم؛ ص ۹۴.

۲۹. ابن کثیر؛ البدایه و النهایه؛ تحقیق التركي؛ ج ۱۷، ص ۳۵۴ و معالم؛ ص ۹۳.

۳۰. هدی الساری مقدمه فتح الباری؛ ج ۲، ص ۱۲۳۸. معالم الاشیام الاموی (از ابن بس) - همچنان که آمد با عنوان «معالم» - خواجه امیر (ع)؛ ص ۹۲.

۳۱. رک: «غبار راه طلب». مقاله «خلافت و ولایت از دیدگاه قران و سنت»، ص ۲۶۱ به بعد، به همین قلم. در آغاز این مقاله با نگاهی گذرا از کشش‌ها و کوشش‌های مدافعان حق در دفاع از «خلافت حق و حق خلافت» سخن گفته‌ام.

۲۲. مسند ابویعلی موصلی؛ ج ۱، ص ۲۱۵ و معالم؛ ص ۹۶.

۲۳. فضائل الصحابه احمد بن حنبل؛ ج ۱، ص ۷۱۵ و معالم؛ ص ۱۱۰.

۲۴. الاحادیث المختاره؛ ج ۱۰، ص ۳۷۸ و سنن النسائی؛ ج ۵، ص ۲۵۳، ح ۳۰۰۶.

۲۵. التفسیر النکیر؛ ج ۱، ص ۱۶۹.

۲۶. شرح ابن ابی الحدید؛ ج ۱۱، ص ۲۴.

۲۷. همان، ص ۲۵ (از ص ۲۴ - ۲۷ به دقت داده شود).



پلید و بازیگرانه «اسلام اموی» را در فضیلت ستیزی که از آستین «شیخ الاسلام» برآمده، نشان داده است. شگفتا که او احادیث و نقل‌هایی را که محدث و مورخی چون ذهبی - که بی‌گمان ردای ناصبی‌گری، بر تن دارد - تصحیح کرده است نیز تکذیب می‌کنند<sup>۵۱</sup> (ص ۱۲۰). این فصل و با عنوان «منهج ابن تیمیه فی تعاطیه فضائل اهل البیت» در چهره‌نمایی بنای فکری وهابیان، یعنی حضرت شیخ الاسلام (۱۴) خواندنی و تأمل‌کردنی است (ص ۱۱۴ - ۱۶۰).

بر پایه آنچه گذشت، «آل الله» پس از «رسول الله» «قطب حق» «معیار شناخت»، «میزان اعمال» و دارای «مرجعیت الای تفسیر دین و تبیین حقایق آیین مبین اسلام بودند»؛ اما حقیقت جز آن شد و آرزوی الای رسول الله که برای آخرین بار آهنگ «نگاشتن، ثبت و صفا و استوار ساختن» آن را داشت، تحقق نیافت و به گفته عمر بن الخطاب، رسول الله با دریافتن آن همه در حال احتضار خود از نگاشتن منصرف شد و با باغوغاسالاری و جو آفرینی به انصراف کشاند. خلیفه دوم به ابن عباس می‌گوید: «... رسول الله چیزی را اراده کرد که خداوند نخواسته بود؛ اراده الاهی تحقق یافت و خواست رسول الله (ص) نه...»<sup>۵۲</sup>

امیر مؤمنان، پیشوای بیدار دلان، آهنگ «سکوت» کرد، اما نه سکوت محض. امام بارهای بارز چربی «پنجه در پنجه» حاکمیت نینداختن و با سلطه رویاروی نشدن خود سخن گفت؛ همواره از یک سوی بیداری مردمان را تاحد امکان و از سوی دیگری رسانی و همراهی در مشکلات و گشودن گره‌های حکومت، و رهاندن «خلافت» و «خلیفگان» از گرفتاری‌ها و معضلات را - حتی در حاکمیت عثمان بن عفان - پیشه ساخت.<sup>۵۳</sup>

وی فرمود: «... لقد علمتم انی احق الناس بها من غیری، و والله لاسلمن ما سئلمت امور المسلمین، ولم یکن فیها جور الاعلی خاصه، التماساً لاجر ذلک و فضله، و زهداً فیما تنافتموه من زخره و زبرجه...»؛ همانا می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند - بدانچه کردید - گردن می‌نهم، تا آنگاه که کارهای مسلمانان به سامان باشد و جور و ستمی جز بر من روا نگردد، من تسلیم خواهم شد...»<sup>۵۴</sup>

حقاً این‌گونه بودن و این‌سان عمل کردن جز از علی برمی‌آید!؟ قلهٔ افراشته‌ای که چشمان تاریخ در معبر زمان به بزرگی، بلندایی و سترگی روح همانندش را ندیده است، می‌گوید: «... فانا لکم وزیراً خیر لکم

اکنون که سخن بدین جا رسید و حقایق بدین «تمط» برخامه رفت نمی‌توانم به تحلیل تنبه آفرین و گزارش حیرت‌آور، باقرالعلوم محمد بن علی (ع) اشاره نکنم، آن بزرگوار در ضمن گزارشی درازدامن و تکان دهنده، آنچه را پس از رسول الله بر «آل الله» رفته است ارائه می‌دهد، و از جنایت‌ها، قتل‌ها و غارت‌ها پوده برمی‌گیرد، و از بساختن سخنها و بافتن فضیلتها در مدح حاکمان و جباران سخن می‌گوید. و شگفتا که می‌فرماید:

... فحدثوهم بالاحادیث المکذوبه، و روو عننا ما لم نقله و ما لن نفعله لیبغضونا الی الناس و کان عظم ذلک و کبره زمن معاویه بعد موت الحسن...<sup>۴۸</sup>

و مگر نه اینکه فضائل بسیاری از زبان علی (ع) و یاران او درباره خلفاء ساختند و پراکندند، و مردم را بدانها فریفتند؛ که شنیدن آنها و نگرستن بدانها یادآور همان مثل عربی است که «تضحک به الثکلی» که شاید - نمونه را - آوردن یکی از آن‌گونه نقلها در این مقام بسنده باشد از علی (ع) نقل کرده‌اند:

اول من یدخل الجنة ابوبکر و عمر... و انی لموقوف مع معاویه للحساب.<sup>۴۹</sup>

اینها و جز اینها رده‌ها، بل صدها کسانی که عنوان‌های بزرگ محدث، مفسر، حافظ و... را یدک می‌کشیدند؛ بر ساختند و گستراندند و چهرهٔ منور میراث اسلامی و نبوی را زشت جلوه دادند.

اکنون نوبت آن است که محقق بیدار دل ما نشان دهد «ابن تیمیه» و به اقتضای آن «وهابیان» و «سلفیان» که به ناستواری عنوان «اهل السنه و الجماعه» را برای خود جعل کرده‌اند، چگونه بر نمط امویان می‌روند و اسلام آنها «لون» اموی دارد. ابن تیمیه همواره و از جمله دربارهٔ احادیث «حب و بغض» بر سیاست «تکذیب»، «تشکیک»، «تشریک» عمل کرده است. او ابتدا تلاش می‌کند «فضیلت» را انکار کند. اگر به لحاظ قوت آسانید امکان نداشته باشد، سعی می‌کند در چگونگی آن تردید و تشکیک روا دارد و بالاخره اگر آن هم ممکن نبود، می‌کوشد شریکی دست و پا کرده، از اهمیت جریان بکاهد.<sup>۵۵</sup> در این فصل مؤلف ارحمتد ما با نگرش ژرف این حقیقت را بر نموده، دست‌های

۴۸. شرح ابن ابی الحدید؛ ج ۱۱، ص ۴۳. ابوزهره؛ الامام الصادق؛ ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۴۹. لسان المیزان؛ ج ۱، ص ۷۱۰. ابن حجر می‌نویسد: «این جویری این سخن را در العلیل المتناهیه فی احادیث الواهیبه» آورده است. شایسته بود در کتاب «الموضوعات» بی‌آورد. «ابن جویری دربارهٔ کتاب یادشده (العلل) می‌نویسد: «وقد جمعت فی هذا الكتاب الاحادیث الشذیة التزلزل الکثیره العلیل» (رک: العلیل المتناهیه؛ ج ۱، ص ۱۷).

۵۰. به این شیوه در «جعل و وضع» در مقامی دیگر نیز اشاره کرده‌ام: «آفاق تفسیر مقاله «تفسیر مأثور» و این روش تمامت فضیلت ستیزان و منقبت آفرینان اموی بود که با این روش کسان بسیاری را فریفتند و اسلامی یا قرآنی وارونه به «خلق الله» تحمیل کردند. محض نمونه رک: سید علی میلانی؛ الرسائل المغتره فی الاحادیث الموضوعه فی کتب السنه؛ ص ۳۶۷ به بعد. در پژوهشی با عنوان «الاحادیث المغلوبه فی مناقب الصحابه».

۵۱. المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۲، ص ۱۳۰. چاپ هند و در با نوشتن آن «التلخیص» للذهی. ۵۲. بحارالانوار؛ ج ۸، ص ۲۶۶. چاپ کمپانی، مواقف الشیعه؛ ج ۱، ص ۵. نیز رک: موسوعه عبدالله بن عباس؛ ج ۹، ص ۱۱۲. مؤلف توضیحات روشنگری دربارهٔ این گفتگو آورده است. ۵۳. برای نمونه رک: نجم الدین العسکری؛ علی و الخلفاء؛ که بخش مهمی از گره‌گشایی‌های مولی و مراجعه‌های خلفا به علی (ع) در روزگار حاکمیتشان را گزارش کرده است. ۵۴. نهج البلاغه، خطبه ۷۴. امام ابن سخن را در آستانه جریان «خیمه شب بازی» شورای ایتناتی عمر بن الخطاب فرمود، و نشانی دادند که حق مداری، را تا چه سان و چه اندازه ملتزم هستند.

منی امیراً... یعنی امام جایگاه عینی و حضور اجتماعی خود را در ۲۵ سال جایگاه «وزارت» می‌داند. در خدمت مردم و در مسیر اهداف آرمانی که داشت، حقاً ایثار حیرت‌آور و از خودگذشتگی بزرگی است که انسان واقعاً گیج می‌شود از این همه بزرگی و از خودگذشتگی؛ الله اکبر از این همه عظمت، والایی و...»

چون چنین شد و ده‌ها بل صدها محدث، محقق، مورخ، فقیه بر شیوه‌ای که حاکمیت می‌خواست و «سلطه» می‌پرداخت، اسلام را رقم می‌زدند، روشن است که جایگاه «آل الله» و به ویژه علی (ع) در ذهن و زبان مردم، به ویژه آنجا که به گونه‌ای مستقیم زیر سلطه تبلیغاتی و شبکه اطلاع‌رسانی اموی بوده، چگونه خواهد بود.

استاد علامه در این بخش بر پایه نصوص تاریخی و با تحلیل و استناد می‌کوشند نشان دهند آنچه امویان ساختند و پرداختند، از بنیاد با «اسلام محمدی» در تنافی بود. امویان می‌کوشیدند:

۱. مبانی، اصول و قواعدی را در شناخت دین استوارسازی کنند و بگسترانند؛ مانند معیارهای قبیله‌گرایی، استثنای اموال مسلمین، و رویارویی کین‌توزانه با اهل بیت رسول الله، بل خود رسول الله (ص ۱۶۴)؛
۲. بکوشند با یاری‌گری از بسیاری از سردمداران فکری، نشان دهند این اسلام همان اسلام محمدی، همان اسلام نسل اول، همان اسلام سرچشمه است... (ص ۱۶۴ - ۱۶۶).

سزایمانند چنان است که پیشتر آنکه به توضیح این بخش از سخن استاد بپردازم، کلام استاد فقیه دانشگاه اسکندریه مصر، دکتر علی سامی النشار را درباره امویان و بنی‌امیه و اسلامی که از کاخ «دمشق» نشر می‌یافت، بیاورم که درباره «عثمان بن عفان» حقایق حیرت‌آوری را به خامه آورده است. وی درباره تفسیر وی از اسلام و چگونگی رویکرد امویان به اسلام، پس از حاکمیت عثمان می‌نویسد:

اسلام دوم - اسلام بنی‌امیه - از بنیاد با اسلام نبوی در تضاد بود. در این رویکرد «حاکمیت و دولت اساس دین» است. او به تفسیری از اسلام دست یازید - با اینکه قرآن می‌خواند و شبانگاه به عبادت می‌پرداخت - که انباشت ثروت را روا می‌داشت و با عشقی به قبیله‌اش حاکمیت را رقم زد که از بسیاری از آنچه اسلام آغازین مکی است روی برتافت؛ بدین سان در پرتگاه‌های هولناکی قرار گرفت و جامعه اسلامی را یکسر در اختیار امویان قرارداد که از دیرباز کینه‌ای سرپوشیده علیه اسلام و مسلمین داشتند.<sup>۵۵</sup>

سخنی است استوار و دقیق و مستند بر «واقع صادق تلخ» تاریخ اسلام. پیشتر اشاره کرده‌ایم و پس از این خواهیم آورد که به واقع

«امویان» با اسلام کاری نداشتند. اسلام آوردن آنان سرپوشی بود برای پیشبرد اهداف؛ تلقی آنان از رسول الله نیز حاکمی بود که آمده بود و باید می‌رفت،<sup>۵۶</sup> اما چون نرفت و در «ذهن و زبان» مسلمانان ماند و آیین‌اش آهنگ زمانشمولی و جهانشمولی یافت، امویان را سخت آمد؛ از این روبه مبارزه برخاستند و کردند آنچه نباید می‌کردند. اکنون فقط یک نمونه را بنگرید:

مغیره این شعبه پیشنهاد می‌کند اکنون که سنی بر تو (معاویه) گذشته و بر حکومت چیره شده‌ای، شایسته است با بنی‌هاشم از سرنیکی برآیی و مقتضای «صله رحم» را به جا بیاوری. معاویه می‌گوید هرگز! یکی بنگر که ابوبکر و عمر آمدند و حاکم شدند و رفتند تمام شد؛ مگر گاهی نامی از آنها برده شود. در این هنگام صدای اذان بلند شد.

گفت بنگر این «ابن ابی‌کبشه».<sup>۵۷</sup> هر

روزی که بار نامش کنار نام خداست؛  
بی‌پدر پس از این چه نامی ماند، و  
من تا این اسم را دفن نکنم، آرام  
نمی‌گیرم!<sup>۵۸</sup>

آنچه آمد نمونه‌ای از جلوه‌های  
بسیاری است در حیات فکری  
و سیاسی معاویه و اظهار نظر و  
داوری درباره رسول الله و اسلام - با

رویکرد سلبی، «خودبسندی  
قرآن» را فراز می‌آورد و با  
شعار «حسبنا کتاب الله» بر  
این باور می‌رفت که نیازی به  
«سنت» نیست. این رویکرد  
که به گونه‌ای صریح در محضر  
رسول الله (ص) و در کنار بستر  
احتضار آن بزرگوار چهره بست،  
از دهشتناک‌ترین حوادث تاریخ  
اسلام است.

اینهمه تلاش و کوشش - از طریق محدثان، عالمان و مبلغان، اسلام همان است که از «مدرسه دمشق» نشر می‌یابد. سوگمندانه ابن تیمیه دقیقاً این خط را ادامه می‌دهد و می‌کوشد پایه‌هایش را استوارتر بسازد و «وهابیان» امروزی نیز می‌کوشند به جهان اسلام بفهمانند آنان فقط بر «منهاج سلف» هستند، و عنوان «اهل السنه والجماعه» زینده آنهاست و نه جز آنها و هر آن که جز آنها می‌اندیشد، از صراط «امت وسط» به دور است، و در برابر چنین جریانی، مؤلف این بخش را با دو هدف بزرگ پی می‌گیرد:

۱. نشان دهند مبانی، بنیادها و اصول و قواعد امویان در شناخت دین، یکسر با اسلام اصلی و حقایق الهی و با تفسیر و قرائت نبوی، علوی و ولوی در تضاد است.

۵۶. رسول الله چون در اوج افتد به مکه وارد شد، ابوسفیان به عموی رسول الله، عباس، گفت: پادشاهی برای ابوس سترگ است. عباس گفت: نبوت و نه پادشاهی (سیره ابن هشام: ج ۴، ص ۴۷. موسوعه التاریخ الاسلامی: ج ۳، ص ۲۱۴) حقیقت آن است که «امویان» هرگز به پیامبر (ص) به عنوان «رسول الله» و به اسلام به عنوان «دین و حیاتی - الهی» باور نداشتند. صد البته سخن از امویان است؛ یعنی «آل ابوسفیان»، «آل مروان» جریان حاکم اموی و نه تک و توکی از کسانی در کوچ و بازار و در کوی و برزن ره می‌سپردند و نیای اموی داشتند.

۵۷. عنوانی تحقیرآمیز به رسول الله (ص)، برای توضیح این عنوان رک: سنة الرسول المصطفى و ایجديات التحریف: ص ۱۲۹.

۵۸. زبیر بن بکار الموقفات: ص ۵۷۷. مروج الذهب: ج ۳، ص ۴۵۲. شرح ابن ابی الحدید: ج ۵، ص ۱۲۹.

۵۵. نشاء الفكر الفلسفی: ج ۳، ص ۱۰۱.

الله پرداختند و وصیت رسول الله را زیرپا نهادند و در نقض و طرد مقصود نبوی و آرمانش گام برداشتند، و واخجلنا! آن‌گاه که در پیش روی رسول الله بایستند، و چه فضیحتی آن روز که این همه جنایت بر پیامبر عرضه شود.<sup>۶۰</sup>

حقیقت این است که آنچه مناوی آورده است، در میان «مدرسه صحابه» شیوه‌ای است هم‌ارگی و روشی است که عالمان و متفکران و ... بدان اعتراف دارند. پس از این اشارت روشن‌گرانه جناب حیدری بر پایه نصوص تاریخی و تحلیلی استوار از مواضع و رویکردهای گونه‌گون به این نتیجه می‌رسند که در تمدن اسلامی و در درازنای تاریخ اسلام، در تعامل با «اهل بیت» سه رویکرد وجود داشته است:

۱. باورمندان به آن بزرگواران به عنوان پیشوایان «نور» با سرشتی پاک (= معصوم) و در جایگاه خلافت و ولایت با «نص» الهی....

۲. بدون باور به زعامت سیاسی و امامت «منصوص» باور به جایگاه بلند علمی، معنوی و دانشی آن بزرگواران و تصریح به مکانت رفیع و جایگاه فرازمنند در اسلام و تفسیر کتاب الله و... چنان که در کلام مناوی آمد.

۳. رویارویی با علی (ع) و در تداوم با آن با اهل بیت (ع) کین‌ورزی و درشت‌گویی و دشمنی و تلاش در ستردن فضایل و مناقب آن بزرگواران (امویان و در تداوم خط آنان «ابن تیمیه» و اکنون وهابیان، بر این نمط هستند).

نصوص تاریخی و حدیثی تکان‌دهنده‌ای برای اثبات این رویکردها می‌آورند و آنگاه «سیاست امویان» را بر پایه سخننان برخی از متفکران و بلندپایگان جهان اسلام گزارش می‌کنند (صص ۱۶۱ - ۱۸۶).

پس از این همه به عنوان یکی از بازتاب‌های چنین اندیشه و چیرگی چنین فکری به ساحت اندیشه جامع‌ه اسلامی، این می‌شود که تمام کسانی که گوشه چشمی به ناهنجاری‌های شخصیت‌های جریان ساز و فساد آفرین صدر اسلام دارند و فقط به اندکی از «طعن‌ها»، «قدح‌ها» و زشتی‌های بسیار حضرات اشاره می‌کنند، به ناگزیر از حوزه دانش تاریخ و حدیث و تفسیر و... رانده شوند<sup>۶۱</sup> و بالعکس اگر دیدگی کنند

۲. بر نمودن دروغین بودن همسویی این اندیشه (اندیشه اموی) با سرچشمه‌های اصلی اسلامی و آرا و افکار نسل اول، یعنی صحابیان (ص ۱۶۵).

برای رسیدن به این حقیقت، باید جایگاه «اهل بیت» در دین و تفسیر قرآن و آیین مبین روشن شود؛ از این رو مؤلف به «جایگاه عترت طاهره نبوی» در مدرسه اهل بیت و مدرسه صحابی می‌پردازد؛ و نشان می‌دهد «عترت نبوی» در مدرسه اهل بیت به لحاظ اعتقادی معصومند و همگان در تفسیر دین و مرجعیت الهی امتداد طبیعی رسول الله هستند و به لحاظ سیاسی منصب خلافت و ولایت پس از رسول الله به نص الهی و تصریح پیامبر، از آن بزرگواران است.

اما در «مدرسه صحابه» و یا به تعبیر دیگر در «مکتب خلفاء» (دقت شود به تعبیر مدرسه صحابه نمی‌خواهیم بگوییم در ذهن و زبان صحابیان که بسیاری از آنان به آنچه مدرسه اهل بیت رقم زده است، باور داشتند؛<sup>۵۹</sup> سخن از جریانی است شکل گرفته در حاکمیت و در مقابل مدرسه اهل بیت (ع). در این مدرسه گویانکه آنان به عصمت «آل الله» باور ندارند و «نص» بر خلافت را نمی‌پذیرند، اما در «حب اهل بیت» کوتاهی نمی‌کنند؛ جایگاه بلند اهل بیت را در اسلام انکار نمی‌کنند، بنگرید: مناوی در شرح حدیث «ثقلین» و در توضیح عنوان «... عترتی اهل بیتمی...» نوشته‌اند:

آنان اصحاب کساء هستند که خداوند پلیدی را از ساحت آنها دور داشته و آنان را پیراسته است. معنای کلام نبوی این است که اگر او امر کتاب الهی را گردن نهادید و از نواهی آن تن زدید و بر پایه آموزه‌ها هدایت آفرین عترت گام برداشتید و بر سیره آنان ملتزم شدید، هرگز گمراه نمی‌شدید، قرطبی می‌گوید: این وصیت و تأکید سترگ اقتضا می‌کند و جوب احترام اهل بیت و بزرگداشت آنان و محبت بدان‌ها را، و جوبی با تأکید بسیار بدان‌گونه که هیچ‌گونه عذری را برای کسی که از مهرورزی تن زند برتابد؛ این همه با علم به جایگاه آنان در پیوند با رسول الله است که آنان جزئی از پیامبر هستند که فرمود: «فاطمه بضعة منی».

آن‌گاه مناوی ادامه می‌دهد که با این همه:

امویان در برابر عترت به مخالفت برخاستند؛ خونشان را ریختند و خانواده‌شان را اسیر کردند؛ خانه‌هایشان را ویران کردند و شرافت و فضیلت آنان را انکار کردند؛ طعن و دشنام بر آنان را روا داشتند و این همه، یعنی اینکه به مخالفت با رسول

۵۹. کسان بسیاری از اصحاب در همان روزگاران حیات رسول الله (ص) با علی (ع) همراهی و هم‌دلی داشتند و پس از رسول الله نیز، و حتی بسیاری با عنوان «شیعه علی» شناخته می‌شدند (رک: المراجعات، ص ۱۰۵ به بعد. نیز حسن البلقان آبادی، اصحاب النبی حون السیند الوصن.

۶۰. فیض القدير، شرح الجامع الصغير، ج ۳، ص ۱۹ - ۲۰، ح ۲۶۳۱ و معالم، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.

۶۱. این شیوه در «جرح و تعدیل» که بسی غیرالعالمه و بل ظالماته است، در موارد بسیاری بر دآوری‌های عالمان اهل سنت سایه افکنده است که بخشی از آن را عالم جلیل، علامه شریف سید محمد بن عقیل در کتاب بسیار سودمند «العتب الجمیل فی الجرح و التمدیل» به دایره نقد ریخته است. نیز رک: اشارات مستند و دقیق زنده یاد آیت الله شیخ علی احمدی میانجی در کتاب «ظلاله الزهراء فی النصوص والآثار»، ص ۶ به بعد. نیز پژوهش ارجمند محققان مجموعه گرانقدر «موسوعة کتاب الله و اهل النبیت فی حدیث الثقلین» (= المدخل)، مؤلفان در پژوهشی گسترده نشان داده‌اند چگونه اصحاب جرح و تعدیل و نیز محدثان به گونه عام راویان، عالمان، محدثان و مفسران و... را صرفاً به لحاظ باور به تشیع و یا فراز آوردن فضایل علی و خستویی به جایگاه بلند آل الله و طعن بر معاویه و یا خلیفگان طرد کرده‌اند و بدان‌ها طعن زدند (ص ۷۴ - ۱۵۴).



اصحاب جرح و تعدیل از «صحت» و یا دست کم «حسن» برخوردارند؛ دیگر اینکه در این روایات نام مطهر بانوان بزرگ تاریخ، مریم بنت عمران، خدیجه بنت خویلد، آسیه همسر فرعون و فاطمه زهرا آمده است. محقق ما بر این نکته تأکید می‌کند که «افضیلت» حضرت زهرا بر آن بزرگواران موضوعی نیست که در پژوهش‌های فقیهان و عالمان در «مدرسه اهل بیت» به بحث نهاده شود، بلکه عالمان بزرگ «مدرسه صحابه» نیز بر آن پرداخته و بدان خستوشده‌اند،<sup>۶۶</sup> و این همه مستند است به نصوص بسیار متن، صحیح غیر قابل انکار (ص ۲۱۴ - ۲۲۰).

پس از این همه، باید با «داغ و دریغ» به موضع ابن تیمیه صریحاً و در نهایت در مقابل «فضایل فاطمه (ع)» که حقاً ذهن و زبان را آزاده می‌سازد و قلب و جان را می‌فسرد. مؤلف قبل از ورود به بحث، چگونگی پژوهش و شیوه نقد و قدح و طعن پذیرفته شده را با تکیه بر داعیه‌ها و ادعاهای ابن تیمیه و نیز آنچه مقتضای خرد و شیوه خردمندان است، می‌آورد (صص ۲۲۰ - ۲۲۵)؛ آن‌گاه داوری‌های او را گزارش می‌کند و بی‌بنیادی و ناستواری اش را آفتابی می‌سازد.

### فاطمه اطهر رویاروی حاکمیت

رسول الله (ص) سربرسینه برادرش امیرمؤمنان و پیشوای پرواپیشگان با فراز آوردن جمله «الی الرفیق الاعلی...» به ملکوت پرکشید. غوغاسالاران و سیاست‌بازان که چندین و چند سال بود برای فردا و فرداها برنامه‌ریزی می‌کردند،<sup>۶۷</sup> تلاش گسترده‌ای در ادامه آنچه پیشتر رقم زده بودند، آغاز کردند و به گفته سلمان محمدی «کردند آنچه نباید می‌کردند»<sup>۶۸</sup> و به تعبیر ابی بن کعب «هالکان سیاست را به گونه‌ای که گره زدند خود هلاک شدند و دیگران را نیز هلاک کردند»<sup>۶۹</sup> و به گفته سیاستمداران عمر بن الخطاب که پیشتر آوردیم: «اراده رسول الله جامه عمل نپوشید و...».

۶۶. حضرت استاد از جمله بحثی آورده اند از شهاب الدین حسینی آلوسی، البتة باختصاراً: بحث آلوسی دقیق است و مشتمل بر حقایق بلند، از جمله استناد به «حدیث ثقلین» بر برتری حضرت زهرا و نیز تعبیر لطیف «... فاطمة سيدة تلك العترة» و... این الثریا من يد المتناول...» (روح المعانی؛ ج ۴، ص ۱۸۲ به بعد).

۶۷. نمونه رک: تحلیل مختصر، اما بسیار هوشمندانه محقق فقید، دانشور بزرگ معاصر، عبدالله علانلی درباره برنامه‌ریزی‌های احزاب و گروه‌ها در سال‌های پایانی عمر شریف رسول الله (ص) برای آینده، الامام الحسین، ص ۲۴ به بعد.

۶۸. شرح ابی ابن الحدید؛ ج ۱۸، ص ۳۹. عبارت سلمان «کردید و نکردید» و ما «کردید و نکردید» و یا «با اصحاب محمد کردی و نکردی و نیکو نکردی و حق امیر برتری است؛ و نیز رک: نفس الرحمان فی فضائل سلمان؛ ص ۵۹۹ به بعد.

۶۹. انظیقات الحسری؛ ج ۳، ص ۵۰۰ - ۵۰۲. سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱، ص ۳۹۹. قصه ابی کعب در این مورد گونه‌گون گزارش شده است؛ یکی از عبارات‌ها چنین است: «ملک اصحاب العقده ورب الکعبه اما والله ما علیهم آسی ولیکن آسی علی من اهلک...» به خدای کعبه سوگند آنان که سیاست را بدان سان گره زدند، هلاک شدند... هان به خدای سوگند بر هلاکت آنان دریغ نمی‌ورزم، بل بر هلاکت کسانی اند و هگنیم که با رفتن بر مسیر آنان هلاک شدند... از این جریان در مقامی دیگر سخن گفته‌ام. ۱۳۹۴ ابی‌آهنگ افشاگری می‌کند و از صفحه روزگار حذف می‌شود (رک: تدوین الحدیث عند الشیعه الامامیه؛ ص ۱۷۱. تزییح الاسلام، السیاسی و التقافی؛ ۳۶۲ و محمد باقر بهبه‌دوی؛ سیره علوی؛ ص ۳۲ به بعد).

و یاوه سرایی نمایند و بر پاک سرشتان تاریخ هجوم آورند و بنان «به جعل و وضع علیه آل الله» به کار گیرند و «بیان» به طعن بر میراث‌داران علوی بگشایند، تقدیس می‌شوند و بر جایگاه بلند «محدث»، «حافظ» «ثقه» و... می‌نشینند. این قصه آکنده از غصه تاریخ اسلام را که سوگمندانه بازتابش بسی گسترده‌تر و گسترده‌تر گشت، «حزب طلقاء» بنیان نهاد. در این شیوه حتی محدثی بزرگ و مفسری سترگ چونان حاکم نیشابوری هم باید از صحنه دانش رانده شود؛ چون «کان منحرفاً عن معاویه... و عن اهل بینه...»<sup>۶۲</sup>.

و آن سوی شیخ الاسلام اموی مشرب ابن تیمیه صریحاً و در نهایت دریدگی می‌نویسد: «پیروان معاویه همان شیعیان عثمان‌اند که در میان آنها نواصبی کین و رزبه علی نیز هستند؛ بدین سان شیعه عثمانی و نواصب از شیعیان علی برترند (۱۴)».<sup>۶۳</sup>

زهی جلالت، زهی سفاهت، زهی بی‌آزرمی و بی‌شرمی!

طرفه، استدلال این «شیخ الاسلام» است و آن اینکه: چون دنیا به کام «خلفا» بود و حتی معاویه، سیاست و حاکمیت بر آنان رقم خورد و نه بر علی، و آنچه بر اینان رقم خورد، برتر از آن بود که برای علی شکل گرفت، پس اینان افضل هستند! «کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الاکذبا».<sup>۶۵</sup>

اکنون و پس از بحث‌های مهم و راهگشای روشنگر درباره «اسلام اموی»، مؤلف محقق دو موضوع را برای نمونه «موضع ابن تیمیه، شیخ الاسلام اموی مسلمان» آورده است. با نهایت تأمل و دقت و همه و همه نشانگر اوج عداوت و کج‌اندیشی و کژراهگی شیخ الاسلامی که اکنون معیار و ملاک ارزیابی حضرات «وهابیان» است؛ چنان‌که پیشتر آوردیم: ۱. فضایل حضرت زهرا سلام الله علیها؛ ۲. شهادت سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام.

در آغاز سخن بر نکته‌ای که بارها تأکید کرده‌اند، باز هم تأکید می‌کنند که آنچه رسول الله (ص) می‌گویند، به صراحت قرآن «وحی الهی» است و به دور است از اثرپذیری بشری و مهرورزی‌ها و یا کین‌توزی‌های انسانی معمولی و... اشاره‌ای می‌کنند به شیوه نقل حدیث و جایگاه روایات و چگونگی وصف خبریه: واحد و متواتر و... (ص ۱۹۹ - ۲۰۵)، و آنگاه به گزارش مجموعه‌ای از روایاتی وارد می‌شوند که صریحاً حضرت فاطمه (س) را «أفضل زنان بهشت» نامیده‌اند. استاد در ضمن بحث از این روایات، به «تصحیح و توثیق» اسناد روایات پرداخته. نشان داده‌اند تمامت این نقل‌ها بر پایه اظهار نظر محققان، محدثان و

۶۲. سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱۷، ص ۷۴ - ۱۷۵ و معالم؛ ۱۸۹ به بعد.

۶۳. منهاج السنه النبویه؛ ج ۵، ص ۴۶۹ (چاپ چهار جلدی، ج ۳، ص ۴۸۵) و معالم؛ ۱۹۵.

۶۴. منهاج السنه النبویه؛ ج ۵، ص ۴۶۵.

۶۵. کعب؛ ۵.

ظلماً و علواً...» و بنویسد: «زهی بی شرمی، زهی جلالت، زهی سفاهت، زهی دریدگی و حق ستیزی...»، آیا سزاوار نیست؟!<sup>۷۰</sup>

اکنون اگر از ابن بطوطه بیاوریم که گفته است: «... عقلش پاره سنگ برمی داشت».<sup>۷۱</sup> و از زنده یاد، محقق باریک بین و «مستبصر» گرانقدر سعید ایوب نقل کنیم که نوشته است: «از آنچه آوردیم، می دانیم که ابن تیمیه بر عقل لجام زده و ژرف نگری را به یک سونهاد و جزبه آنچه خود اندیشیده روی نیآورده و از حقیقت روی برتافته است».<sup>۷۲</sup> و از محقق فقید مصری دکتر علی سامی النشار گزارش کنیم که او را به: «مغالطه، دروغ، یاوه‌گویی، زورگویی، کینه‌ورزی، دشمنی و...»<sup>۷۳</sup> نسبت می‌دهد، و... و... و... «حق ستیزی» استکبار»<sup>۷۴</sup> زیبنده است و جامه «حق ستیزی».

به هر حال، استاد مستندات همه این موارد را که ما فقط عناوین آنها را آوردیم، از آثار ابن تیمیه گزارش می‌کنند و آن‌گاه به نقد و تحلیل و تزییف آنها می‌پردازند و نشان می‌دهند جناب شیخ الاسلام تا چه میزانی از «ادب بحث و ادب نفس» به دور هستند، و نشان می‌دهند در تاریخ اسلام حتی در میان «نواصب» ابن تیمیه تنها کسی است که با نهایت معیار شکنی و خشک سری به «قدح» برترین بانوی بهشتیان فاطمه اطهر سلام الله علیها پرداخته است. برای نمونه بنگرید آیا حیرت آور نیست که ابن تیمیه، سخن معجزه‌آسای رسول الله را که فرمود: «یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرض لرضاک...»، تکذیب می‌کند و در نهایت حق ستیزی می‌نویسد: «کذب منه (ای من العلامه الحلی) ما رووا هذا عن النبی صلی الله علیه و آله) و سلم و لا یعرف هذا فی شی من کتب الحدیث المعروفه و لاله اسناد معروف عن الله صلی الله علیه و آله) و سلم لاصحیح و للاحسن» (ص ۲۳۰).

روشن است که در این موضع گیری «مناقب ستیزی» آشکاری کرده است و چنین است که حضرت استاد، اسناد به کتاب‌های مهم و با تصریح به «تصحیح و تحسین» روایت، پاسخ داده‌اند. سخن در معرفی تحلیلی و گزارش محتوایی این کتاب جلیل به درازا کشید؛ با این همه نمی‌توانم از بخشی دیگر از یاوه‌های جناب شیخ الاسلام که حضرت استاد آورده‌اند و نقادی کرده‌اند، بگذرم و آن اینکه:

اندوه فاطمه (س) بر بدرد رسول الله اندوهی است بر آنچه از دست رفته و بازگشت ندارد و چنین اندوهی مذموم است؛ افزون بر آن بر پایه نقل شیعیان و جز آنها فاطمه (ص) بر ماجرای فدک اندوهناک شد و گریست و این نیز مذموم است؛ چون برای فقدان دنیاست و...<sup>۷۵</sup>

این تیمیه اندوه فاطمه اطهر (س) را با اندوه ابوبکر می‌سنجد و آن را

۷۲. ترجمه سفرنامه ابن بطوطه؛ ص ۱۳۲.

۷۳. معالم الفتن؛ ج ۲، ص ۴۵۲.

۷۴. بیشتر موارد را به نشأ الفکر الفلسفی ارجاع دادیم.

فاطمه اطهر سلام الله علیها برای برکشیدن «حق ولایت و ولایت حق» به پاخاست و افزون بر تلاش‌های بسیار و ضربه‌ها و ستم‌هایی که دید، در مسجد جامعه اسلامی را به چالش کشید و با خطاب‌های سترگ دادنامه‌ای حیرت‌آور رقم زد؛ دادنامه‌ای که نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرد؛ اشک‌ها را بر گونه‌ها جاری ساخت و خلیفه به ناچار و برای وارونه‌سازی حقایق، دست به جعل حدیث زد و...<sup>۷۶</sup>

اکنون و پیشتر از آنکه به گزارش موضع ابن تیمیه بر پایه تحلیل و تحقیق حضرت استاد پردازم، به نقل قصه‌ای می‌پردازم که خواندنی است. ابن ابی الحدید می‌گوید:

از علی بن فارسی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم: فاطمه (ص) در ادعایش صادق بود؟ گفت: بلی! گفتم پس چرا ابوبکر فدک را پس نداد، که بی‌گمان در نزد او نیز فاطمه صادق بود. استاد با اینکه مردی بود رازدار و نگهدارنده حریم که بسیار کم شوخی می‌کرد، سخنی لطیف و نیکو گفت، و آن اینکه اگر ابوبکر آن روز به محض ادعای فاطمه «فدک» را می‌داد، فردای آن روز می‌آمد و «خلافت» را برای همسرش می‌خواست و او را از جایگاهش به زیر می‌کشید، و ابوبکر نمی‌توانست اعتدال جوید و تن زند؛ چون با بازگرداندن فدک، صداقت فاطمه را علیه خود استوار ساخته بود. این سخن، استوار است، با اینکه استاد آن را از سرمزاح گفت.<sup>۷۷</sup>

ابن تیمیه سوگمندانه مجموعه رویارویی فاطمه اطهر سلام الله علیها را در برابر آن همه حق‌کشی، حقیقت ستیزی و حق‌ربایی و حقیقت‌نمایی ستم‌گستری و عدالت‌نمایی این‌گونه می‌نمایاند: ۱. به گونه‌ای جنگ‌انداختن به جلوه‌های دنیایی است. ۲. (نعود بالله) شیوه برخورد و سخیف تعامل منافقان است. ۳. اینکه فاطمه از خلیفگان روی برتافت و سخن گفتن با آن غاصبان حق را برنتابید، قدح اوست و نه خلفا. ۴. اینکه فاطمه وصیت کرد شبانه و به دور از چشم ستم‌بارگان و اذیت و آزار آفرینان دفن شود؛ شایسته ملامت و نکوهش است. ۵. فاطمه وحدت جامعه را به هم ریخته، تفرقه ایجاد کرده، از حکم الهی روی برتافته است....

اکنون اگر این خامه سرکشی کند و بنویسد: «کبریت کلمه تخریج من افواههم ان یقولون الا کذبا» و بنویسد: «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم

۷۰. نقل‌های مختلف خطبه «اعجازگونه» فاطمی را آقای محمد جواد محمودی گرد آورده‌اند (خطبه سیده النساء العالمین فاطمه الزهراء مصادر و اسانیدها). این خطبه تحلیلی است ژرف از پیشینه مسلمانان، بعثت پیامبر، جایگاه مولی در حراست از اسلام و نشر حق و... با آمیختگی حیرت‌آوری با آیات قرآن، و به لحاظ حدیث‌آفرینی جناب خلیفه که پیامبر فرمود: «نحن معاشر الانبیاء لانسور» زهرای مرضیه با توجه به آیات الهی سخن خلیفه را نقد کرده، بطلانش را آفتابی ساختند، و دوباره به بازنمایی حقایق و روشنگری پرداختند.

۷۱. شرح ابن ابی الحدید؛ ج ۱۶، ص ۲۸۴.

برتر می‌داند و می‌کوشد با بافتن باوه‌هایی «قدح» بر آن تجسم عینی پیراسته‌جانی و تبلور پاک‌ی و ارجمندی و... را روا دارد. شگفتا! اندوه بر رحلت رسول‌الله چون رفته و باز نیاید مذموم است؟! تیره‌جانی، دل‌مردگی، گستاخی، تاریک‌دلی و خودمرادی بر ایندی جز این دارد؟! این همه یعنی عاطفه را یکسره به یک سو هشتن و قلب و دل و جان را به سیاهی و تباهی کشاندن و... بیفزاییم که آیا واقعاً فاطمه اطهر (س) برای «فدک» می‌نالید؟! و از اینکه فدک از دست رفته بود، اندوهگین شده بود؟!<sup>۷۵</sup>

بعید است ابن‌تیمیه دست‌کم یک بار در عمرش خطبه معجزه‌آسای فاطمی را نخوانده باشد و بر چگونگی آن آگاهی نیافته باشد. درونمایه عظیم و محتوای جلیل و بیدارگر آن خطبه، آیا نشانگر آن نیست که فاطمه به «بازگشت جاهلیت» می‌نالد، و از اینکه حقیقت در غوغا سالاری مسخ می‌شود، اندوهگین است و از اینکه «حقایق الهی» یکسر در مسلخ سیاست با «تیغ نیرنگ» گردن زده می‌شود، سرشک اشک می‌بارد؟! راستی! چه اندازه از آن خطابه بی‌بدیل تاریخ سخنوری انسان درباره فدک است؟!<sup>۷۶</sup> باز هم بگوییم: «کبریت کلمه تخریج من افواههم ان یقولون الا کذباً...» و نقد مفصل‌ترین سخن بی‌بنیاد را در متن کتاب استاد مطالعه کنیم (ص ۲۴۰ - ۲۴۶).

### موضع ابن‌تیمیه درباره شهادت امام حسین (ع)

بی‌گمان قیام اباعبدالله الحسین (ع) در تاریخ اسلام بل در تاریخ انسان به لحاظ خاستگاه اعتقادی و فرهنگی و جان‌مایه معنوی و الهی و انسانی و درونمایه‌های معرفتی و شناختی و آثاری که در تاریخ اسلام بر جای نهاد و... بی‌نظیر است. در تاریخ اسلام هیچ حادثه‌ای را نمی‌توان یافت که تا این حد ذهن و زبان و بیان و بنان عالمان، متفکران، اندیشوران و آزادخواهان را به خود معطوف داشته باشد. عشق به حسین بن علی (ع) تمامت مرزها؛ مرزهای جغرافیایی، انسانی و مکتبی و مسلکی را در نور دیده است؛ تمام آنان که از سرتأمل به این حادثه اندیشیده‌اند و به ابعاد و اعماق قصه درنگریسته‌اند، انگشت حیرت به دندان گزیده، از آن همه حق‌گرای، مقاومت، شهادت، صراحت، صداقت، کرامت و... و رادای و انسانیت شگفت زده شده‌اند.<sup>۷۷</sup>

۷۵. فاطمه اطهر سلام الله علیها افزون بر فدک باغ‌هایی داشته است که رسول‌الله (ص) به آن بزرگوار بخشیده بودند. (زهای مرضیه تمامت آنها را (هفت باغ) به نیازمندان ازین عبدالمطلب، بنی هاشم و دیگر فرودستان و نهیدستان از مردم مدینه و... وقف کرد. چگونه جناب شیخ الاسلام به خود حق می‌دهد که بنویسد سخن از فدک سخن از دنیا مآلاری است. شگفتا که به قلم این هدیه الهی که خداوند بدان سوگند یاد کرده است چه‌ها جاری می‌شود. نیز در کتابت پانوش شماره ۷۰ (منابع و مصادر باغ‌های یاد شده را بنگرید در: عوالم العلوم، ج ۲، ص ۱۰۵۹، فدک و سید محمد باقر حسینی جلالی؛ العوالم اوالحوادث السبعة فی الکتاب والسنة والتاریخ والادب، ص ۳۶ به بعد).

۷۶. رک: راجعی انور هیفا، فاجعة كربلاء فی الضمیر العالمی الحدیث. در این کتاب به شاستگی، انعکاس این قیام مقدس در بیان و بنان عالمان و متفکران ادیان و مذاهب گونه‌گون نشان داده است.

در جهان اسلام عالمان، متفکران و محققان بزرگی فراتر از نگرش مذهبی و مسلکی با اعجاب بدان قیام الهی نگریسته‌اند، و بسیاری با تأمل و دقت دریافته و تصریح کرده‌اند که قیام امام در آن شرایط ویژه تاریخ اسلام حرکتی بود نجات‌بخش، تحریف‌زدای بیدارگر و در جهت حراست و حفاظت از تمامت اندیشه اسلامی و قرآنی که نزدیک بود با چیرگی گسترده بنی‌امیه بر تمام ابعاد جامعه اسلام از بیخ و بن برکنده شود. قیام اباعبدالله الحسین به تعبیر دقیق مفسر بزرگ معاصر سید قطب، مصداق روشن «نصرت الهی» بود برای پیروزی حق بر باطل و روشنایی بر سیاهی، تاریکی جهل و... و او در ضمن تفسیر آیه مبارکه «انا لننصر رسولنا والذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم الاشهاد» (غافر: ۵۱)، در پاسخ به این پرسش که «پیروزی کدام است و شکست کدام؟» تصریح می‌کند: در نگاه کسانی که از گستره بسیاری درینش برخوردار نیستند، شکست‌ها و پیروزی‌ها کوتاه است و زودگذر، اما آنان که نگاهی بلند دارند و فردا و فرداها

را می‌نگرند؛ و بر عاطفه، کرامت، انسانیت نظر می‌کنند، در نگاه آنان «حسین بن علی» پیروز است نه در میان پیروان ویژه خودش، بلکه در میان تمامت مسلمانان و...<sup>۷۸</sup>

ابن‌تیمیه و همگنانش تلاش عبث و گسترده‌ای را به کار بسته‌اند تا نشان دهند قیام امام حسین ناروا بوده و به مصلحت دین و دنیا نبوده است؛ و صد البته برای اینکه نشان دهند «مرد ریگی» از حیا و شرم در وجودشان وجود دارد، تصریح کرده‌اند: حسین مظلومانه شهید شده است.

انگسوز و در این مقال، مجال آن نیست که از چگونگی و چرایی قیام الهی آن پرفروغ‌ترین چهره خونین تاریخ و ابعاد و بازتاب‌هایش سخن گفت و از نقش آفرینی آن قیام مقدس در حراست مکتب، حفظ دین و حفاظت آیین الهی سخن به میان آورد، خوشبختانه عالمان از دورترین روزگاران، افزون بر ثبت و ضبط دقیق حوادث، رویدادها و جریان‌های این حرکت سترگ، به تشریح ابعاد قضیه نیز پرداخته‌اند؛ بن‌مایه‌ها و ریشه‌ها را نیز کاویده‌اند و به صراحت قیام کربلا را رویارویی دوسوی: انسانیت و ضد انسانیت، کرامت و ذلت و سفاهت و عدالت‌گرایی و ستم‌گستری طبیعت نیک‌نهادی و پاک‌سرشتی و خیره‌سرتاریک‌نهادی و تیره‌جانی و... دانسته‌اند.<sup>۷۹</sup>

حتی‌که خاورشناسان دگراندیشی با تحلیلی بیرون از چارچوب مکتبی و مذهبی و با درنگریستن به پیشینه‌ها، و سیر حوادث و موضع‌ها و تصریح‌های حاکمان بر این باور رفته‌اند که قیام امام حسین

۷۷. تفسیری فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۸۵ - ۸۶.

۷۸. برای تحلیل ریشه‌ها و بن‌مایه‌های قیام امام حسین و با نگرش رویارویی فضیلت و ذلت، عدالت‌گستری و ستم‌سنجی در برابر جباریت و ستم و... رک: تحلیل ارجمند عباس محمود عقاد در کتاب خواندنی: ابوالشهاد ابوالحسن بن علی؛ تحقیق محمدحسام الساعدی و کتاب آیت‌الله سید حسین آل بحر العلوم؛ الثورة الحسینیة بجزورها ومعطباتها.



نصوص تاریخی و آثار معتمد و موثق اهل سنت گزارش‌هایی می‌آورد و از نگاه عالمان و محدثان اهل سنت «تصحیح» و «توثیق» می‌کند که همه و همه نشانگر این است که: یزید دستور به قتل امام داده بوده است. محفل آنچنان را برای حضور اسیران و «زهرچشم گرفتن از دیگران سامان داده بوده است...» (ص ۲۷۵ به بعد).

حضرت استاد می‌کوشند اینگونه نقل‌ها را افزون بر منابع و مصادر اهل سنت، از میراث مکتوب کسانی گزارش کنند که به لحاظ فکری و مشی اندیشگی اموی مسلک، «عشمانی اندیش» و از باورمندان به حاکمیت و حاکمان اموی هستند؛ چونان ذهبی و... در ادامه بحث نویسنده به موضع محمد بن عبدالله معافری مالکی مشهور به «ابن عربی مالکی» پرداخته است که در مورد آنچه آمد، یعنی تقدیس یزید و شعار اموی دادن است.

و... اگر از ابن تیمیه تیره جان‌ترو تاریک‌نهاد ترو وارونه‌گوتر نباشد، دست کم همگون و همسان اوست (ص ۳۸ به بعد).

مؤلف ارجمند در این مرحله از پژوهش نشان داده‌اند اکنون «وهابیان» چه سان بر همان طبل می‌کوبند و چگونه بر همان «نمط» می‌روند، و معاریه را «صحابی جلیل» و «خلیفه صالح» و «پیشوای عالم، مجاهد عادل...» (۱۲) وصف می‌کنند (ص ۲۸۶ به بعد) و می‌کوشند چیره‌ساختن یزید را بر سرنوشت جامعه اسلامی بدون مشورت بر پایه درنگریستن به «مصالح امت» و جلوگیری «از فتنه» و... بدانند. شگفتا از تأمل‌ها و دقت‌های وهابیان؛ گویا این حضرات بر این باورند که صفحات تاریخ یکسر برچیده شده و از این روی هرگونه تحلیل باطل مدارگزگویانه را می‌توان بر خلق الله عرضه کرد و بدون اینکه آن سوی آن صفحات بر ملا شود و رسوایی به بار آورد.

پیروان «تسنن ابوسفیانی» و «اسلام اموی» چنان‌که دیدیم و چنان‌که «افتد ودانی»، وقاحت را تا بدانجا پیش برده‌اند که به «تقدیس یزید» دست یازیده و از آن تلبور عینی فساد و تجسم روشن کفر و الحاد «امیرالمؤمنین» تراشیده‌اند تا فرزندان بی‌گناه «وهابیان» در مدارس سعودی درس بخوانند و برداشتن چنان پیشوایی بی‌الند.

مؤلف ارجمند کتاب بدین‌سان تلاش می‌کنند نشان دهند «یزید بن معاویه» در بیان و بنان نمایندگان فکری اسلام اموی از چه جایگاهی برخوردار است، و در پی آن نشان دهند چه سان عالمان اسلام اموی می‌کوشند ساحت شخصیت یزید را از این جنایت هولناک پبیرایند و... .

مؤلف ارجمند با عنوان «موضع نظریه پرداز اموی در مقابل یزید» نشان داده است ابن تیمیه بر «تواتر ایمان معاویه و یزید...» تصریح کرده‌اند (ص ۲۶۲) و او را یکی از خلفای اثنی عشرت‌لقی کرده‌اند (ص ۲۶۴).

نجات بخش اسلام، دین و مکتب الهی بود، و اگر شکل نمی‌گرفت و جامعه اسلامی از آن خواب خرگوشی و از آن ایستایی «مزارآباد گونه بی‌تپش» بر نمی‌خاست، نه از «تاک نشان بود و نه از تاک نشان». از میان تصریح‌ها، داوری‌ها، و... به نتیجه تحلیل یکی از متفکران معاصر اهل سنت بنگرید: «امام حسین علیه السلام می‌دانست که اگر قیام نمی‌کرد، از شریعت جدش محمد مصطفی هیچ جلال و شکوه و اثری در دل‌ها و جان‌ها باقی نمی‌ماند».<sup>۷۹</sup>

اکنون روشن است که امویان درست‌بیز یا تمامت اسلام بود که آن جنایت هولناک را مرتکب شدند و پیشوای آن «قیام مقدس» را بدان‌گونه به شهادت رساندند و زنان و فرزندان فریادگران علیه جباریت و ستم را در دیه‌ها و آبادی‌ها، در بیابان‌ها و صحراها در کوی‌ها و برزن‌ها به اسارت گرداندند، درباره چگونگی این قیام الهی چه بگویند؟ و چون فضاحت بالاگیرد و زشتی‌ها و پلشتی‌های آن تا اندرون کاخ را با دگرگونی مواجه کند به چه توجیه‌ها و وارونه‌سازی‌ها دست یازند؟ و بر آن نمط و منوال رفته‌اند عالمان اسلام اموی، مفسران «تسنن ابوسفیانی» و موضع‌داران جهالت و ضلالت و در قله تمامت این بی‌آزمی‌ها شیخ الاسلام اموی مسلکان، یعنی توجیه‌های ناموجه و بهانه‌تراشی‌های ناستوار.

اکنون استاد پس از آنکه حقایق بسیاری بردایره ریختند و «طشت رسوایی» اموی خویان را از بام تحقیق فرو افکندند و «ناقوس» فضاحت‌های آنان را به صدا درآوردند در فصل پایانی کتاب می‌کوشند اندکی از بسیاری از ناراستی‌های این جریان را درباره قیام مقدس و الهی امام حسین بر ملا کنند. محقق نیک‌اندیش ما برای رسیدن به مقصود نکته‌های مهمی را چونان زمینه پژوهش پیش می‌افکنند: ۱. اینکه گویا کین‌ورزی به «آل الله» و صف‌آرایی در برابر حق آمیزه اسلام اموی است و به این حقیقت بسیاری از عالمان تصریح کرده‌اند؛ حتی ابن تیمیه (ص ۲۵۶ - ۲۶۱). چنین است که ابن تیمیه می‌نویسد: بزرگ‌ترین سرزنش مردمان از بنی‌امیه ناسزاگویی آنان به علی است...!<sup>۸۰</sup>

۲. امویان در تمام دوران حاکمیت خویش افزون بر تصفیه فکری جریان «علوی»، بل «نبوی» به تصفیه فیزیکی شخصیت‌های منور «اهل بیت» و همراهان و همگان آنان دست می‌یازیدند که اوج این سفاکی و زشتی و پلشتی در جریان کربلاست.

۳. تلاش مدرسه اموی به شرعیت بخشیدن به حاکمیت امویان و مالاً نامشروعی هرگونه قیام و حرکت علیه نظام اموی و حاکمیت یزیدی و... پس از گزارش فهرستی از آنچه آمد و غیر از آن، نویسنده محقق بر پایه

۷۹. سعد رستم؛ الفرق و المذاهب الاسلامیه؛ ص ۶۱.

۸۰. منهاج السنه النبویه؛ ج ۸، ص ۲۳۹ و معالم؛ ص ۲۵۸.

شهاب‌الدین محمود آلوسی بغدادی نیز پس از بحثی درازدامن درباره کفر و ایمان، لعن و عدم لعن و... یزید، و تصریح به اینکه اوبه رسالت نبوی باور نداشته است، می‌نویسد: «برخی لعن او را جایز ندانسته‌اند، اما: سوگند به خداوند اینگونه اندیشیدن گمراهی تو بر تویی است (= ضلال بعید)؛ گویا همسنگ گمراهی یزید، بل فراتر از آن».<sup>۸۳</sup>

حقاً سخن مهمی است؛ کلمه حقی است که بر زبان این مفسر جاری شده است. پس از یادکرد این دیدگاه‌ها فرصت گزارش و نقد تلاشهای حیرت‌آور و گمراهی ابن تیمیه برای «تقدیس یزید» و از جمله تکیه بر روایت<sup>۸۴</sup> «اول جيش يغزو القسطنطينيه مغفور لهم» و چون یزید امیر این سپاه بود، پس به بیان نبوی، مغفور است.

حضرت استاد با تحقیق و تتبع در آرای شارحان بخاری و مورخان و محدثان، نشان داده‌اند مؤلفان و محدثان و عالمان در اصل حضور یزید یک داستان‌اند و نه در دلالت این جمله به «غفران»، بل اعم اغلب بر عدم حضور یزید تصریح کرده‌اند (ص ۲۹۴ - ۳۳۰).

بدین سان در قسمت‌های پایانی کتاب از یک سوشخصیت یزید بر پایه داوری‌های شخصیت‌های بزرگ اهل سنت گزارش شده است و از سوی دیگر جایگاه والای «تربیت حسینی» در نقل‌های محدثان اهل سنت از رسول الله (ص) و آرا عالمان اهل سنت درباره آن؛ و با این، پژوهش‌پرنکته و تنبیه‌آفرین محقق عالیقدر به پایان می‌رسد: تردیدی ندارم که خواننده پژوهشگر چون با تأمل در این اثر ارجمند بنگرد، افزون از دریافت روشی استوار و کارآمد در گفتگو با برادران اهل سنت به نکات بدیع و گرانقدری دست می‌یابد؛ حقیقت این است که اگر بر آنچه استاد در این بحث و پژوهش‌های دیگرش تأکید می‌کنند، عالمان، مبلغان و متفکران شیعی دقت کنند و حساب «اسلام اموی» را با جریان عام اهل سنت جدا کنند، مسیر برای گفتگو بسیار روشن‌تر خواهد بود و عالمان و فاضلان اهل سنت نیز اگر فارق از غوغا سالاری‌ها و جوآفرینی‌ها و میدان‌داری‌های اموی‌گرایان و هابی‌مسلك با پشتیبانی نفت، به حقایق الهی بنگرند، خواهند یافت «حق» جز آن است که آنان می‌پندارند و تلاش می‌کنند به پندار بدهند «والحق احق أن يتبع».

والله من وراء القصد

ابن تیمیه بر این باور است که بیعت و حاکمیت و سلطه یزید مشروع بوده و از صحت شرعی آنچنانی برخوردار بوده است (ص ۲۶۵). بر فرض اینکه کسی بر اساس نصوصی یزید را ظالم و فاسق بداند، این همه مجوز لعن او نیست؛ چرا که نصوص نشانگر جواز لعن، معارض دارد؛ مانند این است که امکان دارد توبه کرده باشد و دیگر اینکه خدمات بسیار مهم اوبه جهان اسلام (۱۴) زشتی‌های او را محو می‌کند.

در ادامه بحث محقق عالی قدر نشان داده است ابن تیمیه و همگنانش چه تلاشی عبث و گسترده‌ای را به کار بسته‌اند تا نشان دهند قیام امام حسین ناروا بوده و به مصلحت دین و دنیا نبوده است؛ و صد البته برای اینکه نشان دهند «مرد ریگی» از حیا و شرم در وجودشان وجود دارد، تصریح کرده‌اند: حسین مظلومانه شهید شده است. اما اگر با بزرگان از «افاضل علم و دانش» مشورت می‌کردند و دست بدان نمی‌یازیدند، چنین و چنان می‌شد.<sup>۸۵</sup>

با این همه ابن تیمیه برای اینکه اندکی از فضااحت‌ها و ردالت‌های بسیار یزید را بپوشاند، می‌کوشد نشان دهد اوبه «قتل» امام حسین امر نکرده بود؛ سر مطهر ابا عبد الله الحسین را به مجلس آنچنانی نخواستند بود و بالاخره اسارت زنان و فرزندان کربلائیان اهل بیت دروغ است (همان، ص ۵۷ - ۵۸). شگفتا از این همه دریدگی و دربیوزگی برای باطل‌گستری و حق‌ستیزی. باز هم بگوییم «کبرت کبرت کلمه تخرج من اهوهم ان يقولون الا کذباً...».

و با این همه بال و پر دادن به بافته‌هایی است که کسانی چون ابن تیمیه، ابن عربی مالکی، غزالی و همگنانشان بافته‌اند. نویسنده محقق کتاب در این قسمت بر آن است که از این باده‌گساری هم‌نشین «سگان» یعنی یزید بن معاویه چهره‌نمایی کند؛ اما پیش‌تر از آنکه گزارش خود را بر پایه مستندات مهم تاریخی و حدیثی اهل سنت بیارد، چهار اظهار نظر نقل کرده‌اند از چهار تن از بلندآوازان جهان اهل سنت که بسی خواندنی است: ۱. ابن جوزی؛ ۲. تفتازانی؛ ۳. سیوطی؛ ۴. آلوسی، که سرآمد چنان است که به لحاظ اهمیت و تنبیه‌آفرینی که دارد، اینجا و قبل از آنکه خواننده ارجمند ما در متن کتاب بخواند. از نظر بگذرانند. تفتازانی می‌نویسد:

حقیقت آن است که خشنودی یزید به قتل حسین (ع) و شادمانی او برای آن و توهین اهانتش به اهل بیت پیامبر علیه السلام متواتر معنوی است؛ گرچه تفصیل و جزئیات آن خبر واحد باشد. بدین سان ما در جایگاه او تردیدی نداریم، بلکه در بی‌ایمانی و کفر آن نیز لعنت خداوند بر او و یارانش و همراهانشان.<sup>۸۶</sup>

۸۳. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی؛ ج ۲۵، ص ۲۴ و معالم؛ ص ۲۰۱.

۸۴. مهاج السنه النبویه؛ ج ۴، ص ۵۴۴.

۸۱. همان، ج ۳، ص ۱۶۱ و معالم؛ ص ۶۹.

۸۲. سح العقائد التنسیفه؛ ۱۰۳ و معالم؛ ۲۶۵.

## کتابنامه

۱. الموسوی الخراسان، السيد محمد مهدي؛ موسوعة عبدالله بن عباس حبر الأمة وترجمان القرآن؛ قم: مركز الابحاث العقائديه، ۱۴۳۳.
۲. المحمودی، محمدجواد؛ خطب سيدة النساء فاطمة الزهراء (س)؛ مصادر و اسانيدھا؛ قم: دارالجيب، ۱۴۲۹.
۳. بلقاني آبادی، حسن؛ اصحاب النبي حول السيد الوصي؛ قم: برگ فردوس، ۱۳۸۸.
۴. العاملي، جعفر مرتضى؛ دراسات وبحوث في التاريخ والاسلام؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ۱۴۰۹.
۵. الاوسى، شهاب الدين ابى المثناء محمود بن عبدالله؛ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۳۱.
۶. شرح نهج البلاغه لابن ابى الحديد؛ تحقيق ابوالفضل ابراهيم؛ قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ۱۴۰۴.
۷. النشار، على سامي؛ نشأة الفكر الفلسفي في الاسلام؛ قاهره: دارالسلام، ۱۴۲۹ (= دارالمعارف، الطبعة السابعة).
۸. هيفا، انور؛ فاجعة كربلاء في الظمير العالمي الحديث؛ بيروت: دارالعلوم، ۱۴۳۰.
۹. الاحمدى الميانجي، على؛ ظلامه الزهراء في النصوص والاثار؛ تهران: نشر دادگستر، تهران، ۱۳۸۲.
۱۰. مهدي راد، محمدعلي؛ تدوين الحديث عند الشيعة الاماميه؛ قم: هستي نما، ۱۳۸۸.
۱۱. شرف الدين الموسوي، السيد عبدالحسين؛ المراجعات؛ تحقيق و تعليق؛ حسين الرازي؛ بيروت، ۱۴۰۲.
۱۲. محمدي الريشهري، محمد؛ موسوعة الامام علي بن ابى طالب في الكتاب والسنة والتاريخ؛ قم: دارالحديث، ۱۴۲۱.
۱۳. المظفر، محمد حسين؛ الاقصاد عن احوال رواة الصحاح؛ تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث؛ قم، ۱۴۲۶.
۱۴. الاحاديث المختارة للمقدس محمد بن عبد الواحد بن الحنبلي؛ تحقيق عبدالملك بن عبدالله بن دهيش؛ مكة المكرمة، ۱۴۱۰.
۱۵. الكليني الرازي؛ محمد بن يعقوب؛ الكافي (= الاصول)؛ تحقيق احياء التراث؛ قم: مركز بحوث دارالحديث، ۱۴۳۰.
۱۶. الكيسسي، عيادة ايوب؛ صحابة الرسول في الكتاب والسنة؛ دمشق: دارالقلم، ۱۴۰۷.
۱۷. الهروي الحبشي، الشيخ عبدالله؛ المقالات السنيه في كشف ضلالات احمد بن تيميه؛ بيروت: دارالمشايخ، ۱۴۱۹.
۱۸. السبحاني، جعفر؛ ابن تيميه فكراً ومنهجاً؛ قم: مؤسسة الامام الصادق، ۱۴۳۳.
۱۹. السهموري، رائد؛ نقد الخطاب السلفي (ابن تيميه نموذجاً)؛ لندن: طوى للثقافة والنشر، ۲۰۱۰.
۲۰. احمد بن تيميه؛ جامع المسائل؛ تحقيق علي بن محمد العمران؛ دارعالم الفوائد، ۱۴۳۲.
۲۱. موسوعة كتاب الله واهل البيت في حديث الثقلين؛ قم: مدرسة الامام باقر العلوم، ۱۳۸۷.
۲۲. آل بحر العلوم، السيد حسين؛ الثورة الحسينيه لجدورها ومعطياتها؛ قم: منشورات الاجتهاد [بي تا].
۲۳. سفرنامه ابن بطوطه؛ ترجمه محمدعلي موحد؛ تهران: آگه، ۱۳۷۶.
۲۴. تاريخ الاسلام الثقافي والسياسي؛ صائب عبد الحميد؛ بيروت: الغدير، ۱۴۱۷.
۲۵. العلل المتناهيه في الاحاديث الواهيه؛ ابن جوزي، عبد الرحمن؛ قدم له وضبطه الشيخ خليل الميس؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۰۳.
۲۶. ميزان الاعتدال في نقد الرجال؛ تحقيق شيخ علي محمد معوض؛ بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۶.
۲۷. حياة الامام الحسين دراسة وتحليل؛ باقر شريف القرشي؛ قم: دارالمعروف، ۱۴۳۰.
۲۸. ذهبي، شمس الدين محمد؛ سير اعلام النبلاء؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶.
۲۹. نفس الرحمن في فضائل السلطان؛ تحقيق آياد كمالى اصل؛ قم: ياد اندیشه، ۱۴۳۱.
۳۰. مهدي راد، محمدعلي؛ غبار راه طلب؛ قم: هستي نما، ۱۳۸۳.
۳۱. الحسيني، السيد راضي؛ مرجعية اهل البيت في ضوء حديث الثقلين؛ قم: مجمع العالمي لاهل البيت، ۱۴۳۲.
۳۲. شاطبي، ابواسحاق ابراهيم بن موسى؛ الموافقات؛ تحقيق ابو عبیده مشهور به حسن؛ السعوديه؛ دار ابن عفان، ۱۴۱۷.
۳۳. السيد الشريف محمود السيد صبيح؛ اخطاء ابن تيميه في حق رسول الله واهل بيته (ع)؛ القاهرة: دار جوامع الكلم، ۲۰۰۸.
۳۴. جعفران، رسول؛ سيره رسول خدا (ص)؛ قم: الهادي، ۱۳۷۷.
۳۵. مسند الامام احمد بن حنبل؛ تحقيق شعيب الانوطي؛ بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴.
۳۶. سنة الرسول المصطفى وابدعيات التحريف؛ باسم الحلبي؛ بيروت: دارالانوار، ۱۴۲۶.
۳۷. مواقف الشيعة؛ على الاحمدى الميانجي؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامي.
۳۸. العمراني، احمد؛ موسوعة مدرسه مکه في التفسير؛ القاهرة: داراللام، ۱۴۳۲.
۳۹. شريعتي مزباني، محمدتقي؛ خلافت و ولايت از ديدگاه قرآن و سنت؛ تهران: حسينيه ارشاد، ۱۳۴۹.
۴۰. موسوعة حديث الثقلين؛ قم: مركز الابحاث العقائديه، ۱۴۳۱.
۴۱. الفتاوى، كاظم عيود؛ الكشاف المنتقى لفضائل علي المرتضى؛ مكتبة الروضه الحيدريه، ۱۴۲۶.
۴۲. مجموعة الفتاوى تقي الدين احمد بن تيميه الحراني؛ تحقيق عامر الجرار؛ الرياض: مكتبة عبيكان، ۱۴۱۹.
۴۳. البحراني الاصفهاني، عبدالله؛ عوالم العلوم والمعارف والاحوال؛ و مستدرکھا السيد محمد باقر الموحدي الاطحي؛ مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۲۵.
۴۴. العلانلي، عبدالله؛ الامام الحسين؛ قم: منشورات الشريف الرضي، ۱۴۱۵.
۴۵. احمد بن تيميه الحراني؛ منهاج السنه النبويه؛ تحقيق: محمدرشاد سالم؛ دارالفضيله السعوديه، ۱۴۲۴.
۴۶. الحسيني الجلالی، السيد محمد باقر؛ فدک والعوالي او الحوائط السبعه؛ قم: ۱۴۲۶.
۴۷. مهدي راد، محمدعلي؛ آفاق تفسير؛ قم: هستي نما، ۱۳۸۲.
۴۸. الكردی، اسماعيل؛ نحو تفعيل قواعد نقد متن الحديث؛ دمشق: دارالاولئ، ۲۰۰۲.
۴۹. احمد حسين يعقوب؛ النظام السياسي في الاسلام؛ لندن: مؤسسة الفجر، لندن، [بي تا].
۵۰. ايوب، سعيد؛ معالم الفتن؛ دارالكرام، ۱۴۱۴.
۵۱. معالم الاسلام الاموي؛ محاضرات السيد كمال الحيدري؛ على المدن، ۱۴۳۳.
۵۲. سيد قطب؛ تفسير في ظلال القرآن؛ القاهرة: دارالشروق.